



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عَلَّامَةُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ



تفسیر نوجوان

(بر گرفته از تفسیر نمونه)

به اهتمام دکتر محمد بهمنپوری



A new narration of holy
Qur'an for Teenager

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۱۶
۸	مشخصات کتاب
۹	فهرست مطالب
۱۵	تقدیم
۱۸	متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»
۲۰	مقدمه
۲۲	سوره کهف
۲۲	ذوالقرنین یا کورش کبیر؟
۳۴	سرگذشت عجیب ذوالقرنین
۳۶	ضرورت بکارگیری بهترین ابزار در مدیریت کشورها
۴۳	یاجوج و ماجوج چه کسانی بودند؟
۴۶	کورش کبیر مبتکر تکنولوژی جدید سد سازی
۵۰	پیشرفت صنعتی در سایه لطف الهی محقق می شود
۵۳	نوجوانان عزیز مراقب سرمایه های خود باشید
۵۷	مفهوم ملاقات با خدا
۵۸	توزین اعمال و رفتار
۶۱	زیانکارترین مردم چه کسانی هستند؟
۶۶	فردوس جای چه کسانی است؟
۶۹	هیچ قلمی نمی تواند تمام عظمت جهان را به رشته تحریر درآورد
۷۱	عمل شایسته پیش نیاز توجه ویژه خدا به انسان
۷۸	سوره مریم
۷۸	سوره مریم
۸۳	یحیی پیامبر وارسته الهی

- وظایف خدایی خود را منظم و با قدرت انجام دهید ۹۱
- نبوت در خردسالی ۹۳
- شهادت حضرت یحیی ۹۵
- سرآغاز تولد مسیح ۹۸
- « تَمَثَّل » چیست ؟ ۱۰۰
- مریم در کشاکش سخت ترین طوفان های زندگی ۱۰۴
- پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم ۱۰۹
- روزه سکوت ۱۱۰
- عیسی مسیح در گاهواره سخن می گوید ۱۱۱
- چگونه نوزاد سخن می گوید ۱۱۵
- مگر فرزند برای خدا ممکن است ۱۱۹
- رستاخیز روز حسرت و تأسف ۱۲۴
- منطق گیرا و کوبنده ابراهیم ۱۲۶
- دلیل پیروی از عالم ۱۲۷
- رفتار منطقی توأم با احترام بهترین راه جذب دیگران ۱۳۱
- موسی پیامبری مخلص و برگزیده ۱۴۰
- فرق رسول و نبی ۱۴۱
- اسماعیل پیامبر صادق الوعد ۱۴۴
- ادریس کیست ؟ ۱۴۷
- توصیفی از بهشت ۱۵۳
- با ایمان و کارهای شایسته محبوب دل ها شوید ۱۵۷
- محبت علی در دل های مؤمنان ۱۵۹
- ارتباط و انس با قرآن بسیار ساده است ۱۶۱
- اشاره ۱۶۱
- سوره طه ۱۶۵
- سوره طه ۱۶۶

این قدر خود را به زحمت نیفکن ۱۶۶

نام های نیک خدا ۱۷۱

توجه به نعمت های الهی بهترین راه خدانشناسی است ۱۷۲

در علم افزون طلب باش ۱۷۷

سختی های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است ۱۷۹

درباره مرکز ۱۸۲

سرشناسه: بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه = A New Narration of holy Qur'an for teenager / به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر: قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۳۰ ج. ۱۰×۱۴ اس. م.

شابک: دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۴-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۵-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۷-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸-۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱؛ ۱۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۴-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵؛
۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: کتاب حاضر برگرفته از کتاب "تفسیر نمونه" تألیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: تفسیر نمونه.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج] ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص: ۱

فهرست مطالب

متن تأییدیه حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی ●●● ۶

مقدمه ●●● ۸

سوره کَهِف ●●● ۱۱

ذوالقرنین یا کورش کبیر ●●●؟ ۱۱

سرگذشت عجیب ذوالقرنین ●●● ۲۰

ضرورت بکارگیری بهترین ابزار در مدیریت کشورها ●●● ۲۲

یأجوج و مأجوج چه کسانی بودند؟ ●●● ۲۷

کورش کبیر مبتکر تکنولوژی جدید سدّ سازی ●●● ۲۹

پیشرفت صنعتی در سایه لطف الهی محقق می شود ●●● ۳۲

نوجوانان عزیز مراقب سرمایه های خود باشید ●●● ۳۴

مفهوم ملاقات با خدا ●●● ۳۷

توزین اعمال و رفتار ●●● ۳۸

(۱۷۴)

زیانکارترین مردم چه کسانی هستند؟ ●●● ۴۰

فردوس جای چه کسانی است؟ ●●● ۴۴

هیچ قلمی نمی تواند تمام عظمت جهان را به رشته

تحریر درآورد ●●● ۴۶

(۱۷۵)

عمل شایسته پیش نیاز توجه ویژه خدا به انسان ●●● ۴۸

سوره مَرِیم ●●● ۵۳

یحیی پیامبر وارسته الهی ●●● ۵۷

وظایف خدایی خود را منظم و با قدرت انجام دهید ●●● ۶۳

نبوت در خردسالی ●●● ۶۴

شهادت حضرت یحیی ●●● ۶۶

سرآغاز تولد مسیح ●●● ۶۸

« تَمَثَّلُ » چیست؟ ●●● ۶۹

مریم در کشاکش سخت ترین طوفان های زندگی ●●● ۷۲

پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم ●●● ۷۶

روزه سکوت ●●● ۷۷

عیسی مسیح در گاهواره سخن می گوید ●●● ۷۸

چگونه نوزاد سخن می گوید ●●● ۸۱

مگر فرزند برای خدا ممکن است ●●● ۸۴

رستاخیز روز حسرت و تأسف ●●● ۸۷

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم ●●● ۸۹

ص: ۱۷۷

دلیل پیروی از عالم ●●● ۹۰

رفتار منطقی توأم با احترام بهترین راه جذب دیگران ●●● ۹۲

موسی پیامبری مخلص و برگزیده ●●● ۹۹

فرق رسول و نبی ●●● ۹۹

اسماعیل پیامبر صادق الوعد ●●● ۱۰۲

ادریس کیست؟ ●●● ۱۰۴

توصیفی از بهشت ●●● ۱۰۸

با ایمان و کارهای شایسته محبوب دل ها شوید ●●● ۱۱۲

محبت علی در دل های مؤمنان ●●● ۱۱۳

ارتباط و انس با قرآن بسیار ساده است ●●● ۱۱۵

سوره طه ●●● ۱۱۷

این قدر خود را به زحمت نیفکن ●●● ۱۱۸

ص: ۱۷۸

نام های نیک خدا ●●● ۱۲۱

توجه به نعمت های الهی بهترین راه خداشناسی است ●●● ۱۲۲

بگو: خداوندا علم مرا افزون کن ●●● ۱۲۵

در علم افزون طلب باش ●●● ۱۲۶

سختی های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است ●●● ۱۲۷

تقدیم

به حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشید و ستارگان و... راخدای خود قرار داده بودند گفت: «من به جای چیزهایی که غروب می کنند و ناپایدارند ، خدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضرت ابراهیم خلیل الله علیهم السلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

X به حضرت یوسف علیه السلام که در نوجوانی آنگاه که ۱۲ سال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریح و سرگرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را

ص: ۴

تهدید می کرد، با «توکل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

X به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگ در راه خدا برای من از غسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ص: ۵

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص: ۶

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص: ۷

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهای خوب ایشان در عرصه پژوهش های موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر جوان» خلاصه، ساده سازی و منتشر نموده است، اخیراً مطالب تفسیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسیر نوجوان» با تکیه بر آیات متناسب با گروه سنی یادشده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سفره معنوی و پربرکت که خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ص: ۸

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص: ۹

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه الله مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

ص: ۱۰ مقدمه

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیر است:

از کل قرآن کریم فقط آیاتی انتخاب شده است که برای نوجوانان ملموس و قابل استفاده بوده و در زندگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خواننده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

ص: ۱۱

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷ دکتر محمد بیستونی

ص: ۱۲

سوره کهف

ذوالقرنین یا کورش کبیر؟

۸۳ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوهُمَا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا

و از تو درباره « ذوالقرنین » سؤال می کنند ، بگو به زودی گوشه ای از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.

در این که ذوالقرنین که در قرآن مجید آمده از نظر تاریخی چه کسی بوده است و بر کدام یک از مردان معروف تاریخ منطبق می شود؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است ، نظرات مختلفی در این زمینه ابراز شده که مهم ترین آن ها سه نظریه زیر است .

اول : بعضی معتقدند او کسی جز « اسکندر مقدونی » نیست ، لذا بعضی او را به نام اسکندر ذوالقرنین می خوانند .

دوم : جمعی از مورخین معتقدند ذوالقرنین یکی از پادشاهان « یمن » بوده (پادشاهان یمن به نام « تُبَع » خوانده می شدند که جمع آن « تَبَاعَه » است) .

ص: ۱۳

سومین: نظریه که ضمناً جدیدترین آن‌ها محسوب می‌شود همان است که دانشمند معروف اسلامی «ابوالکلام آزاد» که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بود، در کتاب محققانه‌ای که در این زمینه نگاشته است آمده است. (۱)

طبق این نظریه ذوالقرنین همان «کوروش کبیر» پادشاه هخامنشی است.

از آن‌جا که نظریه اول و دوم تقریباً هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد به همین دلیل بحث را بیشتر روی نظریه سوم متمرکز می‌کنیم و در این‌جا لازم می‌دانیم به چند امر دقیقاً توجه شود:

الف: نخستین مطلبی که در این‌جا جلب توجه می‌کند این است که «ذوالقرنین» (صاحب دو قرن) چرا به این نام نامیده شده است؟

بعضی معتقدند این نام گذاری به خاطر آن است که

ص: ۱۴

۱- این کتاب به فارسی ترجمه شده و به نام «ذوالقرنین یا کوروش کبیر» انتشار یافته است.

او به شرق و غرب عالم رسید که عرب از آن تعبیر به قَرْنِ الشَّمْسِ (دو شاخ آفتاب) می کند .

بعضی دیگر معتقدند که این نام به خاطر این بود که دو قرن زندگی یا حکومت کرد و در این که مقدار قرن چه اندازه است نیز نظرات متفاوتی دارند .

بعضی می گویند در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود و به خاطر آن به ذوالقرنین معروف شد .

ب : از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که ذوالقرنین دارای شش صفت ممتاز بود :

خداوند اسباب پیروزی ها را در اختیار او قرار داد .

اوسه لشگرکشی مهم داشت: نخست به غرب، سپس به شرق و سرانجام به منطقه ای که در آن جا یک تنگه کوهستانی وجود داشته و در هریک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد که شرح صفات آن ها در تفسیر آیات می آید .

جزء شانزدهم

ص: ۱۵

او مردمؤمن و موحد و مهربانی بود و از طریق عدل و داد منحرف نمی شد و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود . او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت .

او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز .

اوسازنده یکی از مهم ترین و نیرومندترین سدهاست، سدی که در آن به جای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یاجوج و ماجوج بوده است .

او کسی بوده که قبل از نزول قرآن نامش در میان جمعی از مردم شهرت داشت و لذا قریش یا یهود از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آن سؤال کردند ، چنان که قرآن می گوید : « يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْيَةِ : از تو درباره ذوالقرنین سؤال می کنند » .

ص: ۱۶

اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی شود هرچند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد چنان که در تفسیر آیات آینده می آید .

از بسیاری روایات اسلامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز می خوانیم : « او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود » . (۱)

ج اساس قول سوم (ذوالقرنین کورش کبیر بوده است) به طور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است :

نخست این که : سؤال کنندگان درباره این مطلب از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق روایاتی که در شأن نزول آیات نازل شده است یهود بوده اند و یا قریش به تحریک یهود ، بنابراین باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد .

از میان کتب معروف یهود به کتاب دانیال فصل هشتم بازمی گردیم ،

جزء شانزدهم

ص: ۱۷

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، به صفحات ۲۹۴ و ۲۹۵ مراجعه شود .

در آن جا چنین می خوانیم: « در سال سلطنت " بَلْ شَصَّر " به من که دانیالم رؤیایی مرئی شد بعد از رؤیایی که اولاً به من مرئی شده بود و در رؤیا دیدم و هنگام دیدنم چنین شد که من در قصر " شوشان " که در کشور " عیلام " است بودم و در خواب دیدم که در نزد نهر " اولای " هستم و چشمان خود را برداشته نگریستم و اینک قوچی در برابر نهر بایستاد و صاحب دو شاخ بود و شاخ هایش بلند ... و آن قوچ را به سمت " مغربی " و " شمالی " و " جنوبی " شاخ زنان دیدم و هیچ حیوانی در مقابلش مقاومت نتوانست کرد و از این که احدی نبود که از دستش رهایی بدهد لهذا موافق رأی خود عمل می نمود و بزرگ می شد...» (۱).

پس از آن در همین کتاب از « دانیال » چنین نقل شده: جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود:

قوچ صاحب دو شاخ که دیدی ملوک مدائن و

ص: ۱۸

۱- کتاب «دانیال»، فصل هشتم، جمله های ۴۱.

فارس است (یا ملوک ماد و فارس) .

یهود از بشارت رؤیای دانیال چنین دریافتند که دوران اسارت آن ها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس و پیروز شدنش بر شاهان بابل ، پایان می گیرد و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد .

چیزی نگذشت که « کورش » در صحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد و همان گونه که رؤیای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخ هایش را به غرب و شرق و جنوب می زند کورش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد .

یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آن ها داد .

جالب این که در تورات در کتاب « اشعیا » فصل ۴۴ شماره ۲۸ چنین می خوانیم : « آنگاه در خصوص کورش می فرماید که شبان من اوست و تمامی مشیتم را به اتمام رسانده به اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد » .

این جمله نیز قابل توجه است که در بعضی از تعبیرات تورات، از کورش تعبیر به عقاب مشرق و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است (کتاب اشعیا، فصل ۴۶، شماره ۱۱).

دوم: این که در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر « مُرْغَاب » مجسمه ای از کورش کشف شد که تقریباً به قامت یک انسان است و کورش را در صورتی نشان می دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد و تاجی به سردارد که دو شاخ همانند شاخ های قوچ در آن دیده می شود .

این مجسمه که نمونه بسیار پرارزشی از فنّ حجّاری قدیم است آن چنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفر کردند.

از تطبیق مندرجات تورات با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این دانشمند کاملاً قوّت گرفت که نامیدن « کورش » به « ذوالقرنین » (صاحب دو شاخ) از چه ریشه ای مایه می گرفت و

هم چنین چرا مجسمه سنگی کورش دارای بال هایی همچون بال عقاب است و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلم شد که شخصیت تاریخی ذوالقرنین از این طریق کاملاً آشکار شده است .

آن چه این نظریه را تأیید می کند اوصاف اخلاقی است که در تاریخ برای کورش نوشته اند.

هَرُدُوت مورخ یونانی می نویسد : « کورش » فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند و لشگر کورش فرمان او را اطاعت کردند به طوری که توده ملت ، مصائب جنگ را احساس نکردند.

و نیز « هَرُدُوت » درباره او می نویسد : کورش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود ، مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود ، ستم زدگان را از عدل و داد برخوردار می ساخت و هرچه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می داشت .

و نیز مؤرخ دیگر « ذی نوفن » می نویسد : کورش پادشاه عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوک با فضایل حکماء در او جمع بود، همتی فائق و جودی غالب داشت ، شعارش خدمت انسانیّت و خوی او بذل عدالت بود و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود .

جالب این که این مؤرخان که کورش را این چنین توصیف کرده اند از تاریخ نویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او ، بلکه اهل یونان بودند و می دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کورش نگاه نمی کردند ، زیرا با فتح « لیدیا » به دست کورش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت .

طرفداران این عقیده می گویند اوصاف مذکور در قرآن مجید درباره ذوالقرنین با اوصاف کورش تطبیق می کند .

از همه گذشته کورش سفرهایی به شرق ، غرب و شمال انجام داد که در تاریخ زندگانش به طور مشروح آمده است و با سفرهای سه گانه ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می باشد:

نخستین لشگرکشی کورش به کشور « لیدیا » که در قسمت شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت و این کشور نسبت به مرکز حکومت کورش جنبه غربی داشت .

هرگاه نقشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم دید که قسمت اعظم ساحل در خلیجک های کوچک غرق می شود ، مخصوصا در نزدیکی « اِزْمیر » که خلیج صورت چشمه ای به خود می گیرد .

قرآن می گوید : ذوالقرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمه گل آلودی فرومی رود .

این صحنه همان صحنه ای بود که کورش به هنگام فرورفتن قرص آفتاب (در نظر بیننده) در خلیجک های ساحلی مشاهده کرد .

لشگرکشی دوّم کورش به جانب شرق بود ، چنان که « هِرْدُوت » می گوید : این هجوم شرقی کورش بعد از فتح « لیدیا » صورت گرفت ، مخصوصا طغیان بعضی از قبایل وحشی بیابانی کورش را به این حمله واداشت .

تعبیر قرآن «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجْهَهَا تَطَّلَعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا» اشاره به سفر کورش به متتهای شرق است که مشاهده کرد خورشید بر قومی طلوع می کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به این که آن قوم بیابان گرد و صحرانورد بودند .

کورش لشگرکشی سومی داشت که به سوی شمال ، به طرف کوه های قفقاز بود ، تا به تنگه میان دو کوه رسید و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی با درخواست مردمی که در آن جا بودند در برابر تنگه سدّ محکمی بنا کرد .

این تنگه در عصر حاضر تنگه « داریال » نامیده می شود که در نقشه های موجود میان « ولادی کیوکز » و « تَفْلِیس » نشان داده می شود ، در همان جا که تاکنون دیوار آهنی موجود است ، این دیوار همان سدی است که کورش بنا نموده زیرا اوصافی که قرآن درباره سد ذوالقرنین

بيان كرده كاملاً بر آن تطبيق مي كند .

اين بود خلاصه آن چه در تقويت نظريه سوم بيان شده است . (۱)

سرگذشت عجيب ذوالقرنين

گروهی از قریش به این فکر افتادند که پیامبر اسلام را به اصطلاح آزمایش کنند ، پس از مشاوره با يهود مدینه سه مسأله طرح کردند : یکی تاريخچه اصحاب كهف ، دیگری مسأله روح و سوم سرگذشت ذوالقرنين که پاسخ مسأله روح در سوره اسراء آمده و پاسخ دو سؤال ديگر در همین سوره كهف .

اکنون نوبت داستان ذوالقرنين است :

سوره كهف اشاره به سه داستان شده که هرچند ظاهراً با هم مختلف هستند اما دارای يك قدر مشترك می باشند ، (داستان اصحاب كهف و موسی و خضر و ذوالقرنين) این هر سه مشتمل بر مسایلی است

ص: ۲۵

۱- به كتاب « ذوالقرنين يا كورش كبير » و « فرهنگ قصص قرآن » مراجعه شود .

که ما را از محدوده زندگی معمولی بیرون می برد و نشان می دهد که عالم و حقایق آن منحصر به آن چه می بینیم و به آن خو گرفته ایم نیست .

داستان ذوالقرنین درباره کسی است که افکار فلاسفه و محققان را از دیر زمان تاکنون به خود مشغول داشته و برای شناخت او تلاش فراوان کرده اند .

ما نخست به تفسیر آیات مربوط به ذوالقرنین ، که مجموعاً ۱۶ آیه است می پردازیم که قطع نظر از شناخت تاریخی شخص او خود درسی است بسیار آموزنده و پر از نکته ها .

سپس برای شناخت شخص او با استفاده از قراین موجود در این آیات و روایات و گفتار مورخان وارد بحث می شویم .

و به تعبیر دیگر ما نخست از « شخصیت » او سخن می گوئیم و آن چه از نظر قرآن اهمیت دارد همان موضوع اول است .

نخستین آیه می گوید : « وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ ... » .

تعبیر به « سَأَلُوا » با توجه به این که « سین » معمولاً برای آینده

نزدیک است، در حالی که در این مورد پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله از ذوالقرنین سخن می گوید ممکن است برای رعایت ادب در سخن بوده باشد، ادبی که آمیخته با ترک عجله و شتاب زدگی است، ادبی که مفهومی دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است.

آغاز این آیه نشان می دهد که داستان ذوالقرنین در میان مردم قبلاً مطرح بوده منتها اختلافات یا ابهاماتی آن را فراگرفته بود، به همین دلیل از پیامبر صلی الله علیه و آله توضیحات لازم را در این زمینه خواستند.

ضرورت بکارگیری بهترین ابزار در مدیریت کشورها

۸۴ اَنَا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيحًا

ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هرچیز را در اختیارش نهادیم.

۸۵ فَاتَّبَعَ سَبِيحًا

ص: ۲۷

او از این اسباب پیروی (و استفاده) کرد .

خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذوالقرنین گذارده بود : عقل و درایت کافی ، مدیریت صحیح ، قدرت و قوت ، لشکر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آن چه از وسایل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدف ها لازم بود در اختیار او نهادیم .

۸۶ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجِدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَّخَذُ فِيهِمْ حُسْنًا

تا به غروبگاه آفتاب رسید(در آن جا) احساس کرد که خورشید در چشمه (یا دریا)ی تیره و گل آلودی فرو می رود و در آن جا قومی را یافت ، ما گفتیم ای ذوالقرنین ! آیا می خواهی مجازات کنی و یا پاداش نیکویی را درباره آن ها انتخاب نمایی ؟

« حَمِئَةٌ » در اصل به معنی گل سیاه بدبو و یا به تعبیر دیگر « لجن »

است و این نشان می دهد که سرزمینی را که ذوالقرنین به آن رسیده بود دارای لجنزارهای فراوان بود ، به طوری که ذوالقرنین به هنگام غروب آفتاب احساس می کرد خورشید در آن لجنزارها فرومی رود ، همان گونه که همه مسافران دریا و ساحل نشینان چنین احساسی را درباره خورشید دارند که در دریا غروب می کند و یا از دریا سربرمی آورد .

بعضی از مفسران از تعبیر « قُلْنَا » (ما به ذوالقرنین گفتیم) می خواهند نبوت او را استفاده کنند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته اما نمی توان انکار کرد که این تعبیر بیشتر نبوت را در نظر انسان مجسم می کند .

۸۷ قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا

گفت: اما کسانی که ستم کرده اند آن ها را مجازات خواهیم کرد سپس ، به سوی پروردگارشان بازمی گردند و خدا آن ها را مجازات شدیدی خواهد نمود .

« نُكْر » از ماده « مُنَكَّر » به معنی ناشناخته است، یعنی عذاب ناشناخته ای که هرگز آن را باور نمی کرد .

این ظالمان و ستمگران هم مجازات این دنیا را می چشند و هم عذاب آخرت را .

۸۸ وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا

و اما کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پاداش نیکو خواهد داشت و ما دستور آسانی به او خواهیم داد .

هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد و هم تکالیف سخت و سنگین بر دوش او نخواهیم گذارد و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت .

گویا هدف ذوالقرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد، به دو گروه تقسیم خواهند شد : کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئنا پاداش نیک خواهند داشت و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد .

اما آن ها که در برابر این دعوت موضع گیری خصمانه داشته باشند و به شرک و ظلم و فساد ادامه دهند مجازات خواهند شد .
ضمنا از مقابله « مَنْ ظَلَمَ » با « مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا » معلوم می شود که ظلم در این جا به معنی شرک و عمل ناصالح است
که از میوه های تلخ درخت شوم شرک می باشد .

۸۹ ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا

سپس (بار دیگر) از اسبابی که در اختیار داشت بهره گرفت .

۹۰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَیْقَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا

تا به خاستگاه خورشید رسید (در آن جا) مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آن ها پوششی قرار نداده بودیم .

جزء شانزدهم

«ذوالقرنین» سفر خود را به غرب پایان داد سپس عزم شرق کرد.

«در آن جا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آن ها پوششی قرار نداده بودیم».

احتمالی که در تفسیر این جمله گفته اند این است که سرزمین آن ها یک بیابان فاقد کوه و درخت بود و چیزی که آن ها را از آفتاب بپوشاند و سایه دهد در آن بیابان وجود نداشت. (۱)

۹۱ كَذٰلِكَ وَ قَدْ اَحٰطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا

(آری) این چنین بود (کار ذوالقرنین) و ما به خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم .

بعضی از مفسران این احتمال را در تفسیر آیه داده اند که جمله فوق اشاره ای است به هدایت الهی نسبت به ذوالقرنین در برنامه ها و تلاشهایش. (۲)

ص: ۳۲

۱- « فی ظلال » و « فخر رازی » ذیل آیه مورد بحث .

۲- « المیزان » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۳۹۱ .

(باز) از اسباب مهمی (که در اختیار داشت) استفاده کرد .

۹۳ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا

(و همچنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید و در آن جا گروهی غیر از آن دو را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند .

اشاره به این که او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آن جا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظر تمدن در سطح پایینی بودند ، چرا که یکی از روشن ترین نشانه های تمدن انسانی ، همان سخن گفتن او است .

بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور از جمله « لَا يَكَادُونَ »

يَفْقَهُونَ قَوْلًا» این نیست که آن ها به زبان های معروف آشنا نبودند ، بلکه آن ها محتوای سخن را درک نمی کردند ، یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند .

۹۴ قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا

(آن گروه به او) گفتند : ای ذوالقرنین یا جوج و مأجوج در این سرزمین فساد می کنند آیاممکن است ما هزینه ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آن ها سدی ایجاد کنی ؟

از این جمله استفاده می شود که آن جمعیت از نظر امکانات اقتصادی وضع خوبی داشتند ، اما از نظر صنعت و فکر و نقشه ناتوان بودند ، لذا حاضر شدند هزینه این سدّ مهم را بر عهده گیرند مشروط بر این که ذوالقرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد .

یا جوج و مأجوج چه کسانی بودند ؟

در قرآن مجید در دو سوره از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده، یکی در آیه مورد بحث و دیگر در سوره انبیاء آیه ۹۶.

آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند.

در تورات در کتاب « جَزْقِیل » فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم و در کتاب رؤیای « یُوْحَنَّا » فصل بیستم از آن ها به عنوان « گوگ » و « مأگوگ » یاد شده است که معرّب آن یأجوج و مأجوج می باشد.

به گفته مفسر بزرگ ، علامه طباطبایی در « المیزان » از مجموع گفته های تورات استفاده می شود که مأجوج یا یأجوج ، گروه یا گروه های بزرگی بودند که در دوردست ترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارت گر بودند (۱).

ص: ۳۵

دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمان های گذشته گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته ، مردم این منطقه به سرعت زاد و ولد می کردند و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق، یا جنوب سرازیر می شدند و همچون سیل روانی این سرزمین ها را زیر پوشش خود قرار می دادند و تدریجا در آن جا ساکن می گشتند .

برای حرکت سیل آسای این اقوام ، دوران های مختلفی در تاریخ آمده است که یکی از آن ها دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری « آتیلا » بود که تمدن امپراطوری روم را از میان بردند .

و دوران دیگر که ضمنا آخرین دوران هجوم آن ها محسوب می شود در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیزخان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی ، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران نمودند .

در عصر كورش نیز هجومي از ناحیه آن ها اتفاق افتاد كه در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود ، ولی در این تاریخ ، حكومت متحد ماد و پارس به وجود آمد و اوضاع تغییر كرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد .

به این ترتیب نزدیک به نظر می رسد كه یا جوج و مأجوج از همین قبایل وحشی بوده اند كه مردم قفقاز به هنگام سفر كورش به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آن ها را از وی نمودند و او نیز اقدام به ساختن سد معروف ذوالقرنین نمود .(۱)

كورش كبیر مبتكر تكنولوژی جدید سد سازی

۹۵ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا

ص: ۳۷

۱- برای توضیح بیشتر به كتاب «ذوالقرنین یا كورش كبیر» و «فرهنگ قصص قرآن» مراجعه نمایید.

(ذوالقرنین) گفت: آن چه را خدا در اختیار من گذارده بهتراست (از آن چه شما پیشنهاد می کنید) مرا بانروی یاری کنید، تا میان شما و آن ها سد محکمی ایجاد کنم.

«رَدْم» دراصل به معنی پرکردن شکاف به وسیله سنگ است، ولی بعدا به معنی وسیع تری که شامل هرگونه سد و حتی شامل وصله کردن لباس می شود گفته شده است.

جمعی از مفسران معتقدند که «رَدْم» به سد محکم و نیرومند گفته می شود (۱) و طبق این تفسیر ذوالقرنین به آن ها قول داد که سدی بیش از آن چه انتظار دارند بنا کند.

ضمنا باید توجه داشت که سَد و سُدّ به یک معنی است و آن حایلی است که میان دو چیز ایجاد می کنند، ولی به گفته «راغب» در مفردات بعضی میان این دو فرق گذاشته اند، اولی را مصنوع انسان و دومی را حایل های طبیعی دانسته اند.

ص: ۳۸

۱- «روح المعانی»، «تفسیر صافی» و «تفسیر کبیر».

۹۶ اَتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ اتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا

قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید (و آن ها را به روی هم چید) تا کاملاً میان دو کوه را پوشانید، سپس گفت: (آتش در اطراف آن بیافروزید و) در آتش بدمید، (آن ها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد، گفت: (اکنون) مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی آن بریزم.

« زُبْرٌ » جمع « زُبْرَةٌ » به معنی قطعات بزرگ و ضخیم آهن است.

« صَدَفٌ » در این جا به معنی کناره کوه است و از این تعبیر روشن می شود که میان دو کناره کوه شکافی بوده که یا جوج و مأجوج از آن وارد می شدند، ذوالقرنین تصمیم داشت آن را پر کند.

هنگامی که قطعات آهن آماده شد، دستور چیدن آن ها را به روی یکدیگر صادر کرد « تا کاملاً میان دو کوه را پوشاند: حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ ».

به هر حال سومین دستور ذوالقرنین این بود که به آن ها گفت مواد آتش زا (هیزم و مانند آن) بیاورید و آن را در دو طرف این سد قرار دهید و با وسایلی که در اختیار دارید « در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را ، سرخ و گداخته کرد : قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا » .

در حقیقت او می خواست ، از این طریق قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سدّ یکپارچه ای بسازد و با این طرح عجیب ، همان کاری را که امروز به وسیله جوشکاری انجام می دهند انجام داد ، یعنی به قدری حرارت به آهن ها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند .

سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد : « گفت مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی این سد بریزم : قَالَ أَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا » .

و به این ترتیب مجموعه آن سدّ آهنین را با لایه ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد .

بعضی از مفسران نیز گفته اند که در دانش امروز به اثبات رسیده که اگر مقداری مس به آهن اضافه کنند مقاومت آن را بسیار زیادتر می کند ، ذوالقرنین چون از حقیقت آگاه بود اقدام به چنین کاری کرد .

۹۷ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا

(سرانجام آن چنان سد نیرومندی ساخت) که آن ها قادر نبودند از آن بالا روند و نمی توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.

سرانجام این سد به قدری نیرومند و مستحکم شد که « آن گروه مفسد، قادر نبودند از آن بالا بروند و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند ».

پیشرفت صنعتی در سایه لطف الهی محقق می شود

۹۸ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

گفت این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آن را درهم می کوبد و وعده پروردگارم حق است .

در این جا ذوالقرنین با این که کار بسیار مهمی انجام داده بود و طبق روش مستکبران می بایست به آن مباحثات کند و برخورد ببالد و یامنتی بر سر آن گروه بگذارد ، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب چنین «اظهار داشت که این از رحمت پروردگار من است : قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي».

اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خدا است و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم آن هم از ناحیه او است . و اگر چنین مصالحی در اختیار من قرار گرفت آن هم از برکت رحمت واسعه پروردگار است ، من چیزی از خود ندارم که بر خویشتن ببالم و کار مهمی نکرده ام که بر گردن بندگان خدا منت گذارم .

سپس این جمله را اضافه کرد که گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است نه « هنگامی که فرمان پروردگارم فرارسد آن را درهم می کوبد و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می سازد » .

ذوالقرنین در این گفتارش به مسأله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می کند .

۹۹ وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا

در آن روز (که جهان پایان می گیرد) ما آن ها را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند و در صور دمیده می شود و ما همه را جمع می کنیم .

تعبیر به « يَمُوجُ » یا به خاطر فزونی و کثرت انسان ها در آن صحنه است همان گونه که در تعبیرات معمولی نیز می گوئیم در فلاخن جریان جمعیت موج می زد و یا به خاطر اضطراب و لرزه ای است که به اندام انسان ها در آن روز می افتد، گویی همچون امواج آب پیکر آن ها می لرزد.

از مجموع آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که در پایان جهان و آغاز جهان دیگر ، دو تحول عظیم انقلابی در عالم رخ می دهد :

نخستین تحول ، فنای موجودات و انسان ها در یک برنامه ضربتی است و دومین برنامه که معلوم نیست چه اندازه با برنامه نخست فاصله دارد . برانگیخته شدن مردگان آن هم با یک برنامه ضربتی دیگر است ، که از این دو برنامه در قرآن به عنوان « نَفْخُ صُور » (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است .

در این جا روایتی از « أَصْبَغُ نُبَاتَه » از علی نقل شده که امام در تفسیر جمله « وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ » می فرماید منظور روز قیامت است . (۱)

نوجوانان عزیز مراقب سرمایه های خود باشید

۱۰۳ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا

بگو : آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) کیانند .

۱۰۴ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ

ص : ۴۴

۱- « تفسیر عیاشی » (طبق نقل تفسیر المیزان ، ذیل آیه مورد بحث) .

آن ها كه تلاشهايشان در زندگي دنيا گم (و نابود) شده ، با اين حال گمان مي كنند كار نيك انجام مي دهند .

مسلمتا مفهوم خسران تنها اين نيست كه انسان منفعي را از دست بدهد بلكه خسران واقعي آن است كه اصل سرمايه را نيز از كف دهد ، چه سرمايه اي برتر و بالاتر از عقل و هوش و نيروهاي خدا داد و عمر و جواني و سلامت است ؟ همين ها كه محصولش اعمال انسان است و عمل ما تبلوري است از نيروها و قدرت هاي ما .

هنگامي كه اين نيروها تبديل به اعمال ويرانگر يا بيهوده اي شود گويي همه آن ها گم و نابود شده اند ، درست به اين مي ماند كه انسان سرمايه عظيمي همراه خود به بازار ببرد اما در وسط راه آن را گم كند و دست خالي برگردد .

جالب اين كه در اين جا تعبير به « أَخْسَرِينَ أَعْمَالًا » شده در حالي كه بايد « أَخْسَرِينَ عَمَلًا » باشد (چون تميز معمولاً مفرد است)
(اين

تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که آن ها فقط در یک بازار عمل گرفتار زیان و خسران نشده اند بلکه جهل مرکبشان ، سبب خسران در همه برنامه های زندگی و تمام اعمال و کارهایشان شده است . به تعبیر دیگر گاه انسان در یک رشته تجارت زیان می کند و در یک رشته دیگر سود و در پایان سال آن ها را روی هم محاسبه کرده می بیند چندان زیانی نکرده است ، ولی بدبختی آن است که انسان در تمام رشته هایی که سرمایه گذاری کرده زیان کند. ضمناً تعبیر به « گم شدن » گویا اشاره به این حقیقت است که اعمال انسان به هر صورت در عالم نابود نمی شود ، همان گونه که ماده و انرژی های جهان هر چند دائماً تغییر شکل می دهند اما به هر حال از بین نمی روند ، ولی گاه گم می شوند ، چون آثار آن ها به چشم نمی خورد و هیچ گونه استفاده از آن نمی گردد ، همانند سرمایه های گم شده ای که از دسترس ما خارج و بلااستفاده است .

۱۰۵ اُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا

آن ها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند ، به همین جهت اعمالشان حبط و نابود شد ، لذا روز قیامت میزانی برای آن ها برپا نخواهیم کرد .

این آیه و آیه بعد به معرفی صفات زیان کاران می پردازد که ریشه تمام بدبختی های آن ها است و می گوید به آیاتی کافر شدند که چشم و گوش را بینا و شنوا می کند ، آیاتی که پرده های غرور را درهم می درد و چهره واقعیت را در برابر انسان مجسم می سازد و بالاخره آیاتی که نور است و روشنایی و آدمی را از ظلمات اوهام و پندارها بیرون آورده به سرزمین حقایق رهنمون می گردد .

دیگر این که آن ها بعد از فراموش کردن خدا به « معاد » و « لقاءالله » کافر گشتند « وَ لِقَائِهِ »

آری تا ایمان به « معاد » در کنار ایمان به « مبدأ » قرار نگیرد و انسان احساس نکند که قدرتی مراقب اعمال او است و همه را برای یک دادگاه بزرگ و دقیق و سخت گیر حفظ و نگهداری می کند ، روی اعمال خود حساب صحیحی نخواهد کرد و اصلاح نخواهد شد .

سپس اضافه می کند: « به خاطر همین کفر به مبدأ و معاد، اعمالشان حبط و نابود شده است: فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ». »

درست همانند خاکستری در برابر یک طوفان عظیم و چون آن ها عملی که قابل سنجش و ارزش باشد ندارند، « لذا روز قیامت وزن و میزانی برای آنان برپانخواهیم کرد: فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا ». چرا که توزین و سنجش مربوط به جایی است که چیزی در بساط باشد، آن ها که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجش داشته باشند؟

مفهوم ملاقات با خدا

گرچه بعضی از شبه دانشمندان خرافی از این گونه آیات چنین استفاده کرده اند که خدا را در جهان دیگر می توان دید و ملاقات را به معنی ملاقات حسی تفسیر نموده اند .

ولی بدیهی است که ملاقات حسی لازمه اش جسمیت و جسمیت لازمه اش محدود بودن، نیازمند بودن و فناپذیر بودن است و هر عاقلی می داند خداوند نمی تواند دارای چنین صفاتی باشد .

بنابراین بدون شك منظور از « ملاقات » یا « رؤیت » در آیات مختلف قرآن هنگامی که به خدا نسبت داده می شود ملاقات حسی نیست بلکه شهود باطنی است .

یعنی انسان در قیامت چون آثار خدا را بیشتر و بهتر از هر زمان مشاهده می کند او را با چشم دل آشکارا می بیند و ایمان او نسبت به خدا یک ایمان شهودی می شود ، به همین دلیل ، طبق آیات قرآن ، حتی لجوج ترین منکران خدا در قیامت زبان به اعتراف می گشایند چرا که راهی برای انکار نمی بینند . (۱)

توزین اعمال و رفتار

نیازی به این نداریم که مسأله توزین اعمال را در قیامت از طریق تجسم اعمال تفسیر کنیم و بگوییم عمل آدمی در آن جا تبدیل به جسم

۱

ص: ۴۹

۱- به سوره مؤمنون آیه ۱۰۶ مراجعه نمایید .

صاحب وزنی می شود چرا که توزین معنی وسیعی دارد و هرگونه سنجش را دربرمی گیرد، مثلاً در مورد افراد بی شخصیت می گوئیم آدم های بی وزنی هستند و یا سبک می باشند، در حالی که منظور کمبود شخصیت آن ها است نه وزن جسمانی.

جالب این که در آیات بالا در مورد گروه «أَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» می گوئید: «برای آن ها در قیامت اصلاً ترازوی سنجش برپا نمی سازیم» آیا این با آیاتی که می گوئید «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ: وزن در آن روز حق است» (۸ / اعراف) منافات دارد؟

مسئله اینست که کار قابل سنجشی انجام داده اند، اما کسی که تمام وجودش و افکار و اعمالش حتی به اندازه بال یک مگس وزن ندارد چه نیازی به سنجش دارد؟

لذا در روایت معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزِنُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ: در روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه ای را در دادگاه خدا حاضر می کنند که

وزنشان حَتَّىٰ به اندازه بال مگسی نیست» (۱) چرا که در این جهان اعمالشان، افکارشان و شخصیتشان همه توخالی و پوک بود.

و از این جا روشن می شود که مردم در آن جا چند دسته اند:

گروهی به قدری از نظر حسنات و اعمال صالح پربارند که نیازی به توزین و حساب در کارشان نیست و بی حساب وارد بهشت می شوند.

گروهی دیگر آن چنان اعمالشان حبط و باطل شده و یا به کلی فاقد عمل صالح هستند که باز نیازی به توزین ندارند، آن ها نیز بی حساب وارد دوزخ می شوند.

اما گروه سوم آن هایی هستند که دارای حسنات و سیئات می باشند، کارشان به وزن و حساب کشیده می شود و شاید اکثر مردم داخل در این قسم سوم هستند.

۱۰۶ ذَلِكْ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا

ص: ۵۱

این گونه کیفر آن ها دوزخ است ، به خاطر آن که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزاء گرفتند .

و به این ترتیب آن ها سه اصل اساسی معتقدات دینی (مبدأ و معاد و رسالت انبیاء) را انکار کرده و یا بالاتر از انکار ، آن را به باد مسخره گرفته اند . لذا مستحق عذاب جهنم شدند .

زیانکارترین مردم چه کسانی هستند ؟

در زندگی خود و دیگران بسیار دیده ایم که گاه انسان کار خلافی انجام می دهد در حالی که فکر می کند که کار خوب و مهمی انجام داده است ، این گونه جهل مرکب ممکن است یک لحظه و یا یک سال و یا حتی یک عمر ، ادامه یابد و راستی بدبختی از این بزرگ تر تصور نمی شود .

و اگر می بینیم قرآن چنین کسان را زیانکارترین مردم نام نهاده دلیلش روشن است برای این که کسانی که مرتکب گناهی می شوند اما می دانند خلافکار هستند غالباً حد و مرزی برای خلافتکاری خود قرار می دهند و لاقلاً چهار اسبه نمی تازند و بسیار می شود که به خود می آیند و برای جبران آن به سراغ توبه و اعمال صالح می روند ، اما آن ها گنهکار هستند و درعین حال گناهشان را عبادت و اعمال سوئشان را صالحات و کژی ها را درستی ها می پندارند ، نه تنها درصد جبران نخواهند بود بلکه با شدت هرچه تمام تر به کار خود ادامه می دهند ، حتی تمام سرمایه های وجود خود را در این مسیر به کار می گیرند و چه تعبیر جالبی قرآن درباره آن ها ذکر کرده : « اَخْسِرِينَ اَعْمَالًا » .

ص: ۵۲ سوره کهف

در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای « اَخْسِرِينَ اَعْمَالًا » آمده است که هر یک از آن ها اشاره به مصداق روشنی از این مفهوم وسیع است ، بی آن که آن را محدود کند ، در حدیثی از « اَصْبَغ بن بُنَاتَه » می خوانیم که شخصی از امیر مؤمنان علی از تفسیر این آیه سؤال کرد ، امام فرمود : منظور یهود و نصاری هستند ، این ها در آغاز بر حق بودند سپس بدعت هایی در دین خود گذاردند و درحالی که این بدعت ها آن ها را به راه انحراف کشانید گمان می کردند کار نیکی انجام می دهند (۱).

جزء شانزدهم (۵۳)

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم : که پس از ذکر گفتار فوق فرمود: « خوارج نهروان نیز چندان از آن ها فاصله نداشتند » (۲).

« خوارج نهروان » ، آن جمعیت قشری بی مغز و نادان که بزرگ ترین گناهان (همچون کشتن علی و گروهی از مسلمانان راستین و گل های سرسبد اسلام) را موجب تقرب به خدا می دانستند و حتی بهشت را در انحصار خود فرض می کردند آیا از زیانکارترین مردم نبودند ؟

در حدیث دیگر مخصوصا اشاره به « رهبان ها » (مردان و زنان تارک دنیا) و گروه های بدعت گذار از مسلمین شده است
(۳).

ص: ۵۴

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

۲- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

۳- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۳، صفحه ۳۱۲.

راهبانی که یک عمر در گوشه « دیرها » تن به انواع محرومیت ها می دهند ، از ازدواج چشم می پوشند ، از لباس و غذای خوب صرف نظر می کنند و دیرنشینی را بر همه چیز مقدم می شمردند و گمان می کنند این محرومیت ها سبب قرب آن ها به خدا است آیا مصداق « اَخْسِرِينَ اَعْمَالاً » نیستند ؟

آیا هیچ مذهب و آیین الهی ممکن است برخلاف قانون عقل و فطرت ، انسان اجتماعی را به انزوا دعوت کند و این کار را سرچشمه قرب به خدا بداند ؟

هم چنین آن ها که در آیین خدا بدعت گذاردند ، تثلیث را به جای توحید و مسیح بنده خدا را به عنوان فرزند خدا و خرافاتی دیگر از این قبیل را وارد آیین پاک الهی نمودند، به گمان این که دارند خدمتی می کنند، آیا این گونه افراد از زیانکارترین مردم نیستند ؟

و در بعضی از روایات به منکران ولایت امیر مؤمنان علی تفسیر گردیده (۱).

خلاصه آیه آن چنان مفهوم وسیعی دارد که اقوام زیادی را در گذشته و حال و آینده در برمی گیرد .

اکنون این سؤال پیش می آید که سرچشمه این حالت انحرافی خطرناک چیست ؟

مسئله تعصب های شدید ، غرورها ، تکبر ، خودمحوری و حُبّ ذات از مهم ترین عوامل پیدایش این گونه پندارهای غلط است .

گاه تملق و چاپلوسی دیگران و زمانی در گوشه انزوا نشستن و تنها به قاضی رفتن ، سبب پیدایش این حالت می گردد که تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت انسان را در نظر او زینت می دهد ، آن چنان که به جای احساس شرمندگی و ننگ از این زشتی ها ، احساس غرور و

ص: ۵۶

در بعضی دیگر از آیات قرآن عامل این تزئین زشتی ها ، شیطان معرفی شده است و مسلماً ابزار شیطان در وجود انسان همان خلق و خوی زشت و انحرافی است: « وَادْزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَافتخار و مباحات می کند ، همان گونه که قرآن در جای دیگر می فرماید : « أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسِينًا : آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش زینت داده شده است و آن را نیکو می پندارد » (۸ / فاطر) .

قال لا- غالب لكم اليوم من الناس و ائني جاؤلكم : به خاطر بیاورید هنگامی را که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان زینت داد و به آن هاگفت در این میدان (جنگ بدر) هیچ کس نمی تواند بر شما پیروز شود و من شخصا در کنار شما در این میدان شرکت دارم » (۴۸ / انفال) .

قرآن پس از ذکر داستان برج معروف فرعون می گوید : « وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ : این چنین برای فرعون اعمال زشتش در نظرش تزئین شده (که دست به این گونه کارهای احمقانه و مضحک برای مبارزه با خدا می زند و گمان می کند کار مهمی انجام داده است » (۳۶ و ۳۷ / مؤمن) .

فردوس جای چه کسانی است؟

۱۰۷ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا

اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، باغ های فردوس منزلگاهشان است.

سؤالی که در این جا پیش می آید این است که « فردوس » برترین جای بهشت است و در آیه فوق خواندیم فردوس منزلگاه افراد باایمان و صاحبان اعمال صالح است، اگر چنین است مناطق دیگر بهشت نباید ساکنانی داشته باشد، چرا که غیرمؤمن را در بهشت راهی نیست .

در پاسخ این سؤال می توان گفت که آیه فوق به هر فردی که ایمان و عمل صالح دارد اشاره نمی کند بلکه درجه والایی از نظر ایمان و عمل صالح را معیار برای دخول در فردوس قرار داده، هر چند ظاهر آیه مطلق است، اما توجه به مفهوم کلمه « فردوس » آن را مقید می کند .

لذا در سوره مؤمنون که صفات وارثان فردوس را بیان می کند حد اعلائی از صفات مؤمنان را ذکر کرده که در همه افراد وجود ندارد و این خود قرینه ای است بر این که ساکنان فردوس باید دارای صفات ممتازی باشند، علاوه بر ایمان و عمل صالح.

و نیز به همین دلیل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرماید هر وقت از خدا تقاضای بهشت را می کنید مخصوصا تقاضای « فردوس » کنید که جامع ترین و کامل ترین منزلگاه های بهشت است.

اشاره به این که همت افراد با ایمان باید در همه چیز و در همه حال عالی باشد، حتی در تمنای بهشت به مراحل پایین تر قناعت نکند، هر چند مراحل پایین تر هم غرق نعمت است.

بدیهی است کسی که چنین تقاضایی از خدا می کند لابد باید خود را برای رسیدن به چنین مقامی آماده کند، لابد باید حداکثر تلاش و کوشش را برای کسب برترین صفات انسانی و انجام صالح ترین اعمال به خرج دهد.

بنابراین آن ها که می گویند خدا کند ما به بهشت راه یابیم هرچند در پایین ترین مراحل آن باشیم ، افرادی هستند که از همت والای مؤمنان راستین بهره کافی ندارند .

۱۰۸ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا

آن ها جاودانه در آن خواهند ماند و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند .

« حِوَلٌ » معنی مصدری دارد و به معنی « تَحَوُّلٌ » و نقل مکان است ، همان گونه که در تفسیر آیه بالا گفتیم « فردوس » ، باغی از بهشت است که بهترین نعمت ها و مواهب الهی در آن جمع است و به همین دلیل بهترین نقاط آن جهان می باشد و لذا ساکنان آن هرگز تمنای نقل مکان از آن را نمی کنند .

ممکن است سؤال شود پس زندگی در آن جا به صورت یکنواخت و راکد خواهد بود و این خود عیب بزرگ آن است .

در پاسخ می گوییم هیچ مانعی ندارد که تحول و تکامل در همان منطقه تداوم داشته باشد یعنی اسباب تکامل در آن جا جمع است و انسان ها در پرتو اعمالی که در این جهان انجام داده اند و مواهبی که خدا در آن جهان به آن ها عنایت کرده در مسیر تکامل دائماً پیش می روند .

هیچ قلمی نمی تواند تمام عظمت جهان را به رشته تحریر در آورد

۱۰۹ قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

بگو اگر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شوند، دریاها پایان می گیرند پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن (دریاها) را به آن اضافه کنیم.

«مداد» به معنی مرکب و یا ماده رنگینی که به کمک آن می نویسند می باشد و در اصل از «مَدَّ» به معنی کشش گرفته شده است، زیرا با کشش آن خطوط آشکار می شود.

«کلمات» جمع کلمه در اصل به معنی الفاظی است که با آن سخن گفته می شود و یا به تعبیر دیگر لفظی است که دلالت بر معنی دارد، اما از آن جا که هریک از موجودات این جهان دلیل بر علم و قدرت پروردگار است گاهی به هر موجودی «کلمه الله» اطلاق می شود، مخصوصا این تعبیر در مورد موجودات مهم و با عظمت بیشتر آمده است.

قرآن مجید در مورد عیسی مسیح می گوید : « اِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَىٰ بَنُ مَرْيَمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَ كَلِمَتُهُ اَلْقَاهَا اِلَى مَرْيَمَ : عِيسَى كَلِمَةً خَدَاوَنَد بُوَد كَه اَن رَا بَه مَرْيَمَ الْقَاهَا نَمُوْد » (۱۷۱ / نساء) .

در آیه مورد بحث کلمه نیز به همین معنی است یعنی اشاره به موجودات هستی است که هر کدام حکایت از صفات گوناگون پروردگار می کند .

در حقیقت قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می دهد که گمان مبرید عالم هستی محدود به آن است که شما می بینید یا می دانید یا احساس می کنید ، بلکه آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آن و صفات و ویژگی های آن ها را بنویسند دریاها پایان می یابند پیش از آن که موجودات هستی را احصا کرده باشند.

آیه فوق با آیه مشابهی که در سوره لقمان آمده است هیچ گونه منافاتی ندارد آن جا که می گوید: « وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ: اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند و دریا و هفت دریای دیگر، مرکب آن گردند (تا کلمات خدا را بنویسند) هرگز کلمات او پایان نمی گیرد » (۲۷ / لقمان).

یعنی این قلم ها می شکند و آن مرکب ها تا آخرین قطره تمام می شود و هنوز شرح مخلوقات و اسرار و حقایق جهان هستی باقی مانده است .

به تعبیر دیگر می توان گفت : اگر تمام اقیانوس های روی زمین مرکب و جوهر شوند و همه درختان قلم گردند هرگز قادر نیستند آن چه در علم خداوند است رقم بزنند .

عمل شایسته پیش نیاز توجه ویژه خدا به انسان

۱۱۰ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ
أَحَدًا

بگو من فقط بشری هستم همچون شما (امتیازم این است که) به من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است، پس هرکس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند .

این آیه که آخرین آیه سوره کهف است مجموعه ای است از اصول اساسی اعتقادات دینی، یعنی توحید و معاد و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و در واقع همان چیزی است که آغاز سوره کهف نیز با آن بوده است ، چرا که در آغاز نیز سخن از الله و وحی و پاداش عمل و قیامت بود و از یک نظر عصاره و فشرده ای است از مجموع این سوره که قسمت مهمی از آن بر محور این سه موضوع دور می زد .

و از آن جا که مسأله نبوت در طول تاریخش با انواع غُلُو و مُبَالَغَه همراه بوده است آن را چنین بیان می کند :

« بگو من فقط بشری همچون شما هستم ، یگانه امتیازم این است که بر من وحی می شود : قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ . »

و با این تعبیر بر تمام امتیازات پنداری شرک آلودی که پیامبران را از مرحله بشریت به مرحله الوهیت بالا می برد قلم سرخ می کشد .

سپس از میان تمام مسایلی که وحی می شود ، انگشت روی مسأله توحید می گذارد و می گوید : « بر من وحی می شود که معبود شما فقط یکی است : اِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ » .

چرا تنها به این مسأله اشاره شده است برای این که توحید ، عصاره همه معتقدات و همه برنامه های فردی و اجتماعی سعادت بخش انسان است ، در جای دیگر نیز گفته ایم که توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست بلکه خمیر مایه همه اصول و فروع اسلام است .

اگر در یک مثال ساده تعلیمات دین را از اصول و فروع به دانه های گوهری تشبیه کنیم باید توحید را به آن ریسمانی تشبیه کرد که این دانه ها را به هم پیوند می دهد و از مجموع آن گردنبندها پرورش زیبایی می سازد.

و یا این که اگر هر یک از تعلیمات دین را به یکی از اعضاء پیکر انسان تشبیه کنیم باید بگوییم توحید روحی است که در مجموع این پیکر دمیده است .

در بحث های معاد و نبوت ، این واقعیت به ثبوت رسیده است که آن ها جدا از توحید نیستند یعنی هنگامی که خدا را با همه صفاتش بشناسیم می دانیم چنین خدایی باید پیامبرانی بفرستد و نیز حکمت و عدالت او ایجاب می کند که دادگاه عدل و رستاخیزی وجود داشته باشد ، مسایل اجتماعی و کل جامعه انسانی و هر چه در ارتباط با آن است باید پرتوی از توحید و وحدت باشد تا سامان یابد .

به همین دلیل در احادیث می خوانیم که جمله « لا اِلهَ اِلَّا اللهُ » قلعه محکم پروردگار است و هر کس در آن وارد شود از عذاب و کیفر الهی در امان است .

و نیز همه شنیده ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز اسلام می فرمود : اگر طالب رستگاری هستید زیر پرچم توحید در آید « قُولُوا لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ تُفْلِحُوا » .

سومین جمله این آیه اشاره به این مسأله رستاخیز می کند و آن را با « فاء تفریع » به مسأله توحید پیوند می زند و می گوید : « فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » .

لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است گرچه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان پذیر است اما از آن جا که این مسأله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر و روشن تر و صریح تر جنبه همگانی و عمومی پیدا می کند ، این تعبیر در لسان قرآن معمولاً در مورد روز قیامت به کار رفته از سوی دیگر طبیعی است اگر انسان انتظار و امید چیزی را دارد باید خود را برای استقبال از آن آماده کند.

آن کس که ادعا می کند من انتظار چیزی دارم و اثری در عمل او نمایان نیست ، در واقع مدعی دروغینی بیش نخواهد بود .

به همین دلیل در آیه فوق « فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا » به صورت صیغه امر بیان شده، امری که لازمه رجاء و امیدواری و انتظار لقای پروردگار است.

در آخرین جمله حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو می کند: « و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد: وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا » .

به تعبیر روشن تر تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت. انگیزه الهی و خدایی است که به عمل انسان عمق می دهد، نورانیت می بخشد و جهت صحیح می دهد و هنگامی که اخلاص از میان رفت، عمل بیشتر جنبه ظاهری پیدامی کند، به منافع شخصی گرایش می یابد و عمق و اصالت و جهت صحیح خود را از دست می دهد. در حقیقت این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است گذرنامه لقای پروردگار است.

ضمناً عمل صالح آن چنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه مفید و سازنده فردی و اجتماعی را در تمام زمینه های زندگی شامل می شود.

سوره كهف

پايان سوره كهف

ص: ٦٩

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ كَا هِيَ اَصَا

کهیص

در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می شود:

نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می داند « کاف » اشاره به « کافی » که از اسماء بزرگ خداوند است و « ه » اشاره به « هادی » و « یاء » اشاره به « ولی » و « عین » اشاره به « عالم » و « ص » اشاره به « صادق الوعد » (کسی که در وعده خود صادق است) . (۱)

۱

ص: ۷۰

دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین در کربلا تفسیر کرده است: « کاف » اشاره به « کربلا » « هاء » اشاره به « هلاک خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله » و « یاء » به « یزید » و « عین » به مسأله « عطش » و « صاد » به « صبر و استقامت » حسین و یاران جانبازش. (۱)

۲ ذِكْرٌ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكْرِياً

این یادی است از رحمت پروردگار تونسبت به بنده اش زکریا.

۳ اِذْ نادى رَبَّهُ نِداءً خَفِيًّا

در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.

این سؤال برای مفسران مطرح شده که « نادى » به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که « خَفِيًّا » به معنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست ، ولی با توجه به این نکته که « خَفِيًّا » به معنی آهسته نیست ، بلکه به معنی پنهان است ، بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آن جا که کسی غیر از او حضور نداشته ، خدا را با صدای بلند خوانده باشد و بعضی گفته اند این تقاضای او در دل شب بوده است ، آن گاه که مردم در خواب آرمیده بودند. (۲)

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲۰ .

۲- « تفسیر قُرْطَبِي » ، جلد ۶ ، ذیل آیه مورد بحث .

بعضی نیز جمله « فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ » (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته اند. (۱)

۴ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا

گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی شدم .

ص: ۷۲

« زکریا » فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را ، به شعله ور شدن آتش و درخشندگی آن و خاکستر سفیدی که بر جای می گذارد ، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا . سپس می افزاید: (وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچ گاه محرومم نساخته ای ، اکنون که پیر و ناتوان شده ام ، سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمایی و نومید بازنگردانی .

در حقیقت « شقاوت » در این جا به معنی تعب و رنج است ، یعنی من هرگز در خواسته هایم از تو به زحمت و مشقت نمی افتادم ، چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می گشت .

۵ وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا

و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است ، توبه قدرتت جانشینی به من ببخش .

۶ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا

که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایت قرارده.

«ارث» در این جا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث مقامات معنوی را ، چراکه برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات ، این تفسیر نزدیک به نظر می رسد .

۷ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا

ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش یحیی است ، پسر ی هم نامش پیش از این نبوده است .

جمله «لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» گرچه ظاهرا به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است ، ولی از آن جا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست ، معلوم می شود که این اسم ، اشاره به مسمی است ، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد

قبلاً نبوده است ، چنان که راغب در کتاب مفردات صریحا همین معنی را انتخاب کرده است

بدون شك قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او ، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگی هایی داشته است مخصوص خودش ، چنان که بعدا به آن اشاره خواهد شد .

یحیی پیامبر وارسته الهی

نام « یحیی » در سوره های آل عمران ، انعام ، مریم و انبیاء مجموعا پنج بار آمده است ، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید ، خداوند آن چنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد .

از ویژگی هایی که این پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه ۳۹ به آن اشاره کرده ، توصیف او به « حَصُور » است ، همان گونه که در ذیل همان آیه گفته ایم « حَصُور » از ماده « حَصِرَ » به معنی کسی

است که از جهتی در « مُحَاصِرَه » قرار گیرد و در این جا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است .

این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است و یا بر اثر شرایط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین الهی بوده و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است .

این تفسیر نیز نزدیک به نظر می رسد که منظور از « حَصُور » در آیه فوق کسی است که شهوات و هوس های دنیا را ترک گفته و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است .^(۱)

به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می شود که « یحیی » پسر خاله « عیسی » بوده است ، هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده ، یحیی به او ایمان آورد .

ص: ۷۶

۱- در این که ترک ازدواج نمی تواند به تنهایی فضیلت بوده باشد و قانون اسلام در زمینه تأکید بر ازدواج ، در جلد ۲ « تفسیر نمونه » صفحه ۴۰۴ مشروحا بحث شده است .

بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه ای نداشت و این که در آیات بعد می خوانیم « یا یَحْيٰی خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ : ای یحیی کتاب را با قوت بگیر » اشاره به « تورات » کتاب حضرت موسی است .

حضرت یحیی و حضرت مسیح ، قدر مشترک هایی داشتند ، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد و تولد اعجاز آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک .

از روایات اسلامی استفاده می شود که امام حسین و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند، لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین چنین نقل شده که فرمود: « ما همراه امام حسین (به سوی کربلا) بیرون آمدیم ، امام در هر منزلی نزول می فرمود و یا از آن کوچ می کرد یاد یحیی و قتل او می نمود و می فرمود : در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفت های بنی اسرائیل بردند » .^(۱)

ص: ۷۷

شهادت امام حسین نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد). و نیز نام حسین همچون نام یحیی بی سابقه بود و مدت حمل آن‌ها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاه تر بود.

۸ قَالَ رَبِّ اَنى يَكُونُ لى غُلَامٌ وَّ كَانَتْ امْرَاَتى عاقِراً وَّ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا

گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود درحالی که همسرم نازا است و من نیز از پیری افتاده شده‌ام؟

«عاقِر» در اصل از واژه «عُقِر» به معنی ریشه و اساس یا به معنی «حبس» است و این که به زنان نازا «عاقِر» می‌گویند، به خاطر آن است که کار آن‌ها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا این که تولد فرزند در آن‌ها محبوس شده است.

« عِتِي » به معنای کسی است که بر اثر طول زمان اندامش خشکیده شده ، همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می شود .

۹ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا

فرمود : این گونه است که تو می گویی پروردگارت گفته : این بر من آسان است، من قبلاً تورا آفریدم و چیزی نبود.

این مسأله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهراً نازا فرزندی متولد شود، خدایی که توانایی دارد از هیچ همه چیز بیافریند ، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرایط فرزندی به تو عنایت کند .

۱۰ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ ءَايَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا

عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده. گفت:

نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالی که زبان تو سالم است.

بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود، ولی برای اطمینان بیشتر، همان گونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد، زکریا از خدا تقاضای نشانه و آیتی نمود.

این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هرگونه نیایش باپروردگار در برابر مردم توانایی سخن گفتن را نداشته باشد.

۱۱ فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آن ها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوید.

بعد از این بشارت و این آیت روشن «زکریا» از محراب عبادتش

به سراغ مردم آمد و با اشاره به آن‌ها چنین گفت: « صبح و شام تسبیح پروردگار بگویید » .

چراکه این نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود، دامنه آن همه قوم را فرا می‌گرفت و در سرنوشت آینده همه آن‌ها تأثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند .

« مِحْرَاب » محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می‌شود و در علت نام گذاری آن، دو جهت ذکر کرده اند :

نخست این که از ماده « حَرْب » به معنی جنگ گرفته شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است .

دیگر این که محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است و چون محل محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده .

بعضی می‌گویند: « محراب » در میان بنی اسرائیل به عکس آن چه در میان ما معمول است در نقطه ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته و چند پله می‌خورده و اطراف آن را دیوار می‌کشیده‌اند، به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می‌شدند جمله «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ» که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه « علی » که معمولاً برای جهت فوق به کار می‌رود این معنی را تأیید می‌کند .

۱۲ یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَءَاتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم .

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از « کتاب » در این جا « تورات » است ، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرده اند. (۱)

ص: ۸۲

۱- به تفسیر « آلوسی » و تفسیر « قُرطبی » ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آن است که با قاطعیت هر چه تمام تر و تصمیم راسخ و اراده ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آن را اجرا کند و به تمام آن عمل نماید و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.

اصولاً هیچ «کتاب» و «مکتبی» را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه «الله».

بعد از این دستور، به مواهب ده گانه ای که خدا به یحیی داده بود و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می کند.

وظایف خدایی خود را منظم و با قدرت انجام دهید

کلمه «قوت» در جمله «یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ» همان گونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرت های مادی

و معنوی ، روحی و جسمی در آن جمع است و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آیین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه ، امکان پذیر نیست ، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد .

گرچه مخاطب در این جا « یحیی » است ، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می شود :

در آیه ۱۴۵ اعراف ، موسی مأموریت پیدا می کند که تورات را با قوت بگیرد : « فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ » .

و در آیه ۶۳ و ۹۳ بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می شود : « خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ » که نشان می دهد این یک حکم عام برای همگان است ، نه شخص یا اشخاص معینی .

اتفاقا همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه ۶۰ سوره انفال آمده است : « وَاعْتَدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ : آن چه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید » .

به هر حال این آیه پاسخی است به همه آن ها که گمان می کنند از موضع ضعف می توان کاری انجام داد و یا می خواهند با سازش کاری در همه شرایط مشکلات را حل کنند .

نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفایی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد ، ولی می دانیم همیشه در انسان ها افراد استثنایی وجود داشته اند ، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگان به خاطر مصالحی فشرده تر کند و در سال های کمتری خلاصه نماید ، همان گونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است ، در حالی که می دانیم حضرت مسیح در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود ، آن هم سخنی بسیار پرمحتوا که طبق روال عادی در شأن انسان های بزرگسال بود ، چنان که در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد .

از این جا روشن می شود اشکالی که پاره ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده اند چرا بعضی از آن ها در سنین کم به مقام امامت رسیدند ، نادرست است .

در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمد بن علی النقی به نام علی بن اسباط می خوانیم که می گوید: به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر بازمی گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم، آن حضرت نشست (گویی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت: «ای علی بن اسباط خداوند کاری را که در مسأله امامت کرده، همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می فرماید: "وَ اتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا: ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم" و گاه درباره انسان هامی فرماید: "حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنَهُ ... : هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید ... " بنابراین همان گونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد. «(۱)

ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده گیری که می گویند علی نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد ، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست .

۱۳ وَ حَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَ زَكْوَةً وَ كَانَ تَقِيًّا

و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزکار بود .

«حنان» در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است .

«زکات» معنی وسیعی دارد و همه پاکیزگی ها را در بر خواهد گرفت.

شهادت حضرت یحیی

ص: ۸۷

۱۴ وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا

او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود .

۱۵ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

و سلام بر او آن روز که تولد یافت و آن روز که می میرد و آن روز که زنده و برانگیخته می شود.

نه تنها تولد یحیی شگفت انگیز بود ، مرگ او هم از پاره ای جهات عجیب بود ، غالب مورخان مسلمان و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آن ها دیده می شود) .

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین ، عاشق «هیرودیا» دختر برادر خود شد و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده ، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت .

این خبر به پیامبر بزرگ خدا صلی الله علیه و آله یحیی رسید، او صریحا اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد .

سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر « هیروودیا » رسید ، او که یحیی را بزرگ ترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد .

ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ کرد که روزی « هیروودیس » به او گفت : « هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت » .

« هیروودیا » گفت : من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم ، زیرا او نام من و تو را بر سرزبان ها انداخته و همه مردم به عیب جویی ما نشسته اند ، اگر می خواهی دل من آرام شود و خاطر من شاد گردد ، باید این عمل را انجام دهی .

« هیرو دیس » که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید ، بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی رانزد آن زن بدکار حاضر ساختند ، اما عواقب دردناک این عمل ، سرانجام دامان او را گرفت .

در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین می فرمود : « از پستی های دنیا این که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند . »

یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است ، چراکه یکی از هدف های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است .

سر آغاز تولد مسیح

۱۶ وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا

در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر ، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت .

کلمه « اِتَّيَبَتْ » از ماده « تَبَّيَدَ » به گفته « راغب » به معنی دورانداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند ، از جمع ، کناره گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود .

او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، به همین جهت طرف شرق بیت المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرام تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک تر و مناسب تر بود برگزید.

۱۷ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

و حجابی میان خود و آن ها افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد) در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد .

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد، یا برای این بوده است که می خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است.

به هر حال « در این هنگام ما روح خود (جبرئیل یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد » .

« تَمَثَّلُ » چیست ؟

« تَمَثَّلُ » در اصل از ماده « مُثُولٌ » به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است و « مُمَثَّلٌ » به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین « تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا » مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد .

بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل، صورتا و سیرتا تبدیل به یک انسان شد، چراکه چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد، هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت، چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیره و صورتا .

۱۸ قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا

او (سخت ترسید و) گفت : من به خدای رحمن از تو پناه می برم ، اگر پرهیزکار هستی .

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می دهد ، مریمی که همواره پاکدامن زیسته ، در دامان پاکان پرورش یافته و در میان جمعیت مردم ضرب المثل عفت و تقوا است ، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می دهد ؟ لذا بلافاصله صدا زد : « من به خدای رحمان از تو پناه می برم ، اگر پرهیزکار هستی . »

۱۹ قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَّبِّكَ لِاَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا

گفت: من فرستاده پروردگار توأم (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم .

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید، ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و « گفت: من فرستاده پروردگار توأم ». .

این جمله همچون آبی است که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید، ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود: «من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خُلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم» .

۲۰ قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا

گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده ای هم نبوده ام .

از شنیدن این سخن لرزه شدیدی وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و « گفت : چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم ، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده نبوده ام ؟ »

او در این حال تنها به اسباب عادی می اندیشید و فکر می کرد برای این که زنی صاحب فرزند شود، دو راه بیشتر ندارد ، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف ، من که خود را بهتر از هر کس می شناسم ، نه تاکنون همسری انتخاب کرده ام و نه هرگز زن منحرفی بوده ام ، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود .

۲۱ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا

گفت : مطلب همین است پروردگارت فرموده ، این کار بر من سهل و آسان است ، ما می خواهیم او را نشانه ای برای مردم قراردهیم و رحمتی از سوی ما باشد و این امری است

پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرونشست، او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است».

تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجودنداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکت می دادند شنیده ای، تو که می دانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبرداری؟

مریم در کشاکش سخت ترین طوفان های زندگی

۲۲ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا

سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دور دستی برد.

«سرانجام مریم باردار شد» و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت.

در این که چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است.

به هر حال « این امر سبب شده او از بیت المقدس به مکان دور دستی برود ». .

او در این حالت در میان یک بیم و امید ، یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد ، گیرم چند روز یا چند ماهی از آن ها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم ، آخر چه خواهد شد ؟

چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود ، مگر این که آلوده دامان باشد ، من با این اتهام چه کنم ؟ و راستی برای دختری که سال ها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزکاری و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا بوده ، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است ، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد .

اما از سوی دیگر ، احساس می کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است ، یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد ، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده ، چگونه تنهیم خواهد گذاشت ؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند ؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده ام .

۲۳ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًا مَنْسِيًا

درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند (آن قدر ناراحت شد که) گفت : ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم .

هرچه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زاییدن به او دست داد، آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان ها و خشک و بی آب و بی پناه.

گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به آن ها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زاییدن، راه بیابان را پیش گرفت

قرآن در این زمینه می گوید: « درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمایی کشاند » .

تعبیر به « جِذْعِ النَّخْلَةِ » با توجه به این که « جِذْع » به معنی تنه درخت است، نشان می دهد که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود .

در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت، احساس کرد لحظه ای را که از آن می ترسید فرا رسیده است، لحظه ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهد شد .

به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار « گفت : ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم » .

بدیهی است تنها ترس تهمت های آینده نبود که قلب مریم را می فشرد ، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود ، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، دربیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن ، وسیله برای نگاه داری مولود جدید ، این ها اموری بود که سخت او را تکان می داد .

۲۴ فَنَادِيهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا

ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که غمگین مباش ، پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارایی) قرار داده است .

۲۵ وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطْبًا جَنِيًّا

و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فروریزد.

نظری به بالای سرت بیفکن ، بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها ، شاخه هایش را زینت بخشیده اند « تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فروریزد » .

پاسخ به یک سؤال در مورد معجزه برای مریم

۲۶ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا مِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا

از (این غذای لذیذ) بخور و از (آن آب گوارا) بنوش و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار و هر گاه کسی از انسان ها را دیدی با اشاره بگو : من برای خدای رحمان روزه

گرفته ام و با احدی امروز سخن نمی گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد) .

بعضی می پرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود ؟

بعضی از مفسران برای حل این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته اند که مقدماتا تحقق یافت و از آن تعبیر به « اِزْهَاص » می کنند . (اِزْهَاص به معنی معجزه مقدماتی است) .

ولی هیچ نیاز به این گونه پاسخ ها نیست ، چراکه ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ گونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را « کرامت » می گذاریم .

معجزه آن است که توأم با « تَحَدّی » (دعوت به مبارزه و توأم با دعوی نبوت و یا امامت) بوده باشد .

روزه سکوت

ظاهر آیات فوق نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به

سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی ، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند ، که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود .

اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند، ولی این نوع روزه در شرع اسلام ، مشروع نیست .

از امام علی بن الحسین در حدیثی چنین نقل شده : «صَوْمُ السُّكُوتِ حَرَامٌ : روزه سکوت حرام است » (۱) و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است .

عیسی مسیح در گاهواره سخن می گوید

۲۷ فَاتَتْ بِهِقَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا

(مریم) او را در آغوش گرفته ، به سوی قومش آمد ،

ص: ۱۰۳

گفتند : ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی .

« فَرِي » بنا به گفته راغب در کتاب مفردات به معنی بزرگ یا عجیب آمده است .

« سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت ، از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد »
(فَاتَتْ بِهٖ قَوْمَهَا تَحْمِلُہٗ) .

هنگامی که آن ها کودکی نوزاد را در آغوش دیدند ، دهانشان از تعجب باز ماند ، آن ها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آن جا که بعضی به شک و تردید افتادند و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری ، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند : حیف از آن سابقه درخشان ، با این آلودگی و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بد نام شد .

۲۸ يَا أُخْتِ هٰؤُنَ مَا كَانَ اَبُوکِ اَمْرًا سَوِیًّا وَ مَا کَانَتِ اُمُّکِ بَعِیًّا

ای خواهر هارون ، نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره ای .

این که آن ها به مریم گفتند : « ای خواهر هارون » موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است ، اما آن چه صحیح تر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود ، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود ، هرکس را می خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است . مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است .^(۱)

۲۹ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا

ص: ۱۰۵

۱- « نُورُ الثَّقَلَيْنِ » ، جلد ۳ ، صفحه ۳۳۳ .

(مریم) اشاره به او کرد، گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است، سخن بگوییم.

در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد (فَإِشَارَتْ إِلَيْهِ).

اما این کار بیشتر تعجب آن هارا برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمناک شدند، گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره نیز می کنی.

درباره « مَهْدِ » (گهواره) بحث کرده اند که عیسی هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد.

امّا باید توجه داشت که واژه « مَهْدِ » چنان که « راغب » در مفردات می گوید، به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کنند، خواه گهواره باشد یا دامن مادر و یا بستر و مَهْد و مِهَاد هر دو در لغت به معنی

« الْمَكَانُ الْمُمَهَّدُ الْمُوَطَّأُ : محل آماده شده و گسترده » (برای استراحت و خواب) آمده است .

۳۰ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ اتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا

(ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت : من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است .

به هر حال ، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتی شاید عصبانی شدند ، آن چنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، از انحرافش از جاده عفت، بر ما سخت تر و سنگین تر است .

و این حالت چندان به طول نیانجامید ، چراکه آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و « گفت : من بنده خدایم ، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است » .

چگونه نوزاد سخن می گوید

طبق روال عادی ، هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین

تولد سخن نمی گوید ، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه های مختلف بدن با یکدیگر دارد و این امور عادتاً باید ماه ها بگذرد و تدریجاً در کودکان فراهم گردد . ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این که خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند ، یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی .

۳۱ وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا

و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم و مرا توصیه به نماز و زکات، مادام که زنده ام کرده است .

۳۲ وَ بَرًّا بَوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است .

« بَرٌّ » به معنی شخص نیکوکار است ، در حالی که « بَرٌّ » به معنی صفت نیکوکاری است .

« جَبَّار » به کسی می گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست .

و نیز « جَبَّار » به کسی می گویند که از روی خشم و غضب ، افراد را می زند و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست و یا می خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر ، برطرف سازد که همه این ها صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر زمان است .

« شَقِیَّ » به کسی گفته می شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می سازد و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی کند ، تفسیر کرده اند و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست .

۳۳ وَالسَّلَامُ عَلَیْ یَوْمٍ وُلِدْتُ وَیَوْمٍ أَمُوتُ وَ یَوْمٍ أُبْعَثُ حَیًّا

و سلام (خدا) بر من ، آن روز که متولد شدم و آن روز که می میرم و آن روز که زنده برانگیخته می شوم .

این سه روز در زندگی انسان ، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک

است که سلامت در آن ها جز به لطف خدا میسر نمی شود و لذا هم در مورد «یحیی» این جمله آمده و هم در مورد حضرت مسیح ، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح این تقاضا را دارد .

۳۴ ذَلِكْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ

این است عیسی بن مریم، گفتار حقی که در آن تردیدی کنند.

بعد از آن که قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح کرد ، به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که درباره عیسی گفته اند ، پرداخته است .

مخصوصا در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تأکید می کند تا مقدمه ای باشد برای نفی فرزندى خدا .

اما این که قرآن می گوید : آن ها در این زمینه در شك و تردید هستند ، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است ، از يك سو گروهی گمراه در پاکی مادر او

شک و تردید کردند و از سوی دیگر گروهی در این که او یک انسان باشد، اظهار شک نمودند، حتی همین گروه نیز به شعبه های مختلف تقسیم شدند، بعضی او را صریحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی) و به دنبال آن مسأله تثلیث و خدایان سه گانه را به وجود آوردند.

بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بی اساسی دست زدند، خلاصه همه آن ها چون ندیدند حقیقت، یا چون نخواستند حقیقت، ره افسانه زدند. (۱)

مگر فرزند برای خدا ممکن است

۳۵ ما كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

ص: ۱۱۱

۱- در زمینه تثلیث نصاری و خرافاتی که مسیحیان در این زمینه به هم بافته اند به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۲۲۴ ذیل آیه ۱۷۱ سوره نساء مراجعه فرمایید.

هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند ، منزه است او، هرگاه چیزی را فرمان دهد، می گوید: موجود باش، آن هم موجود می شود .

دارا بودن فرزند ، آن چنان که مسیحیان در مورد خدا می پندارند ، با قداست مقام پروردگار سازگار نیست ، از یک سو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت و از سوی سوم نیاز و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سر حدّ یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است .

۳۶ وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

و خداوند پروردگار من و شماست ، او را پرستش کنید ، این است راه راست .

آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مسأله توحید، مخصوصاً در زمینه عبادت تأکید کرده است . و به این ترتیب مسیح از آغاز حیات خود با هرگونه

شرک و پرستش خدایان دوگانه و چندگانه مبارزه کرد و همه جا تأکید بر توحید داشت، بنابراین آن چه به عنوان تثلیث (خدایان سه گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می شود، به طور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات ۱۷۱ سوره نساء بیان کردیم. (۱)

۳۷ فَاخْتَلَفَ الْأَغْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ولی (بعد از او) گروه ها از میان پیروان او اختلاف کردند وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز) .

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می دهد که آن ها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح درباره او و مسأله توحید اختلاف کردند « این اختلافات به اندازه ای بالا گرفت که " قسطنطین " امپراتور روم مجمعی از " اُسْقُفُها " (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آن ها است ، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آن ها بودند ، هنگامی که بحث درباره عیسی مطرح شده ، علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده ای داشت .

ص: ۱۱۳

بعضی گفتند : او خدا است که به زمین نازل شده است ، عده ای را زنده کرده و عده ای را میرانده ، سپس به آسمان صعود کرده است . بعضی دیگر گفتند : او فرزند خدا است و بعضی دیگر گفتند : او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است ، اَبٌ و اِبْنٌ و رُوْحُ الْقُدُسُ (خدای پدر ، خدای پسر و روح القدس) و بعضی دیگر گفتند : او سومین آن سه نفر است : خداوند معبود است ، او هم معبود و مادرش هم معبود .

سرانجام بعضی گفتند : او بنده خدا است و فرستاده او و فرقه های دیگر هر کدام سخنی گفتند : به طوری که اتفاق نظر بر هیچ یک از این عقاید حاصل نشد ، بزرگ ترین رقم طرفداران یک عقیده ۳۰۸ نفر بود

که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت ، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت . « (۱)

۳۸ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لِكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلالٍ مُّبِينٍ

چه گوش های شنوا و چه چشم های بینایی (در آن روز) که نزد ما می آیند پیدا می کنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند .

روشن است که در عالم آخرت پرده ها از برابر چشم ها کنار می رود و گوش ها شنوا می شود ، چراکه آثار حق در آن جا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است ، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال ، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان می برد و حتی کوردلان آگاه و دانا می شوند ،

ص: ۱۱۵

ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آن ها مفید نیست .

رستاخیز روز حسرت و تأسف

۳۹ وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

آن ها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، روزی که همه چیز پایان می یابد، در حالی که آن ها در غفلتند و ایمان نمی آورند .

روز قیامت نام های مختلفی در قرآن مجید دارد ، از جمله «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» هم نیکوکاران تأسف می خورند ، ای کاش بیشتر عمل انجام داده بودند و هم بدکاران ، چرا که پرده ها کنار می رود و حقایق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می شود .

در روایتی از امام صادق در تفسیر جمله «إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» چنین نقل شده : « خداوند فرمان خلود را درباره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می کند . » (۱)

ص: ۱۱۶

۴۰ اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ

ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث می بریم و همگی به سوی ما بازمی گردند .

آیه فوق به همه ظالمان و ستمگران هشدار می دهد که این اموال که در اختیار خود آن ها است، جاودانی نیست، همان گونه که حیات خود آن ها هم جاودانی نمی باشد، بلکه وارث نهایی همه این ها خدا است . اگر کسی به این واقعیت ، مؤمن و معتقد باشد ، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می رود ، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد ؟

۴۱ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود .

کلمه « صِدِّيق » صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است ، بعضی گفته اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی گوید .

این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت «نبوت» بیان شده ، گویی زمینه ساز شایستگی برای پذیرش نبوت است.

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم

۴۲ اِذْ قَالَ لِابْنِهِ يَا ابْنَ اِمِّمَ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا

هنگامی که به پدرش گفت : ای پدر چرا چیزی را پرستش می کنی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی کند ؟

ص: ۱۱۸

«أب» در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است.

این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلایل نفی شرک و بت پرستی است، چراکه یکی از انگیزه های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقاید از آن تعبیر به مسأله «دفع ضرر محتمل» کرده اند.

او به عمویش آزر می گوید: «چرا تو به سراغ معبودی می روی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشاید، بلکه اصلاً قدرت شنوایی و بینایی ندارد».

در حقیقت ابراهیم در این جا دعوتش را از عمویش شروع می کند، به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازم تر است، همان گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نخست مأمور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند، همان گونه که در آیه ۲۱۴ سوره شعراء می خوانیم: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»

دلیل پیروی از عالم

ص: ۱۱۹

۴۳ یا اَبْتِ اِنِّیْ قَدْ جَاءَنِیْ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِیْ اِهْدِکَ صِرَاطًا سَوِیًّا

ای پدر علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تورا به راه راست هدایت کنم .

ابراهیم آزر را به پیروی از خود دعوت می کند ، با این که قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگ تر بوده و در آن جامعه سرشناس تر و دلیل آن را چنین ذکر می کند « که من علمی دارم که نزد تو نیست » (قَدْ جَاءَنِیْ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ)

این یک قانون کلی است درباره همه که در آن چه آگاه نیستند از آن ها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مسأله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص می سازد ، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود ، بلکه از اساسی ترین مسأله اصول دین سخن می گفت ، ولی حتی در این گونه مسائل نیز باید از راهنمایی های دانشمند استفاده کرد ، تا هدایت به صراطِ سَوِیِّ که همان «صراط مستقیم» است ، حاصل گردد .

۴۴ یا اَبْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا

ای پدر شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود .

البته پیدا است که منظور از عبادت در این جا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان به جا آوردن نیست ، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یک نوع از عبادت محسوب می شود .

معنی عبادت و پرستش آن قدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یک نوع عبادت و پرستش او محسوب می شود.

از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده : « مَنْ أَصِيحِي إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ

النَّاطِقُ عَنْ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ : کسی که به سخن سخن گویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده ، اگر این سخن گو از سوی خدا سخن می گوید خدا را پرستیده است و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید ابلیس را عبادت کرده » . (۱)

به هر حال ابراهیم می خواهد این واقعیت را به عمویش تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی تواند باشد یا خط الله و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه ، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصب ها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.

۴۵ یا اَبَتِ اِنِّیْ اَخَافُ اَنْ یَّمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُوْنَ لِلشَّیْطٰنِ وَلِیًّا

ای پدر ، من از این می ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی .

ص: ۱۲۲

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۱۵ (ماده عَبَدَ) .

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در این جا بسیار جالب است از یک سو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است، مخاطب می سازد و از سوی دیگر جمله « أَنْ يَمَسَّكَ » نشان می دهد که ابراهیم از رسیدن کوچک ترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به « عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ » اشاره به این نکته می کند کار تو به واسطه این شرک و بت پرستی به جایی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در بر گرفته به تو خشم می گیرد و مجازات می کند ، بین چه کار وحشتناکی انجام می دهی .

و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش ، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است .

رفتار منطقی توأم با احترام بهترین راه جذب دیگران

کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بت پرست و بت تراش و بت فروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب می شده ، به ما نشان می دهد که برای نفوذ در افراد منحرف ، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق ، منطقی آمیخته با احترام ، محبت، دلسوزی و در عین حال توأم با قاطعیت استفاده کرد ، چراکه گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد ، هر چند عده ای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان می دهند که البته حساب آن ها جدا است و باید برخورد دیگری با آن ها داشت .

۴۶ قَالَ أَرَأَيْتُ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتَىٰ يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا

گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟ اگر (از این کار) دست برداری تو راسنگسارمی کنم، از من برای مدتی طولانی دور شو.

کلمه «مَلِيًّا» به گفته «راغب» در «مفردات» از ماده اِمْلَاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در این جا مفهومی آن است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو.

نه تنها دلسوزی های ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر نشست بلکه او از شنیدن این سخنان ، سخت برآشفته .

جالب این که اولاً « آزر » حتی مایل نبود تعبیر انکار بت ها و یا مخالفت و بدگویی نسبت به آن ها را بر زبان آورد ، بلکه به همین اندازه گفت: « آیا تو روی گردان از بت ها هستی » مبدا به بت ها جسارت شود ، ثانياً : به هنگام تهدید ابراهیم ، او را به سنگسار کردن تهدید نمود ، آن هم با تأکیدی که از « لام » و « نون تأکید ثقلیه » در « لَا رُجُومَنَّكَ » استفاده می شود و می دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است . ثالثاً : به این تهدید مشروط قناعت نکرد ، بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیرقابل تحمل شمرد و به او گفت: برای همیشه از نظرم دور شو .

این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می برند و در فارسی گاهی به جای آن « گورت را گم کن » می گوئیم ، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو ، بلکه جایی برو که حتی قبرت را هم نبینم .

۴۷ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا

(ابراهیم) گفت: سلام بر تو، من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می‌کنم، چرا که او نسبت به من مهربان است. این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم، «آزر» را ترک گفت. در واقع، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد. در این جا سؤالی مطرح می‌شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد، با این که می‌دانیم آزر، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه ۱۱۳ سوره توبه ممنوع است. پاسخ این سؤال به طور مشروح ذیل همان آیه سوره توبه ذکر شده است (تفسیر نمونه، جلد ۸ صفحه ۱۰۶).

۴۸ وَاعْتَرِ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا

و از شما و آن چه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم و پروردگارتان را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارتان بی پاسخ نماند .

۴۹ فَلَمَّا عَتَرَلَهُمْ وَمَا يُعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا

هنگامی که از آن ها و از آن چه غیر خدا می پرستیدند، کناره گیری کرد ، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم .

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام تر باقی ماند ، همواره منادی توحید بود ، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند ، اما او سرانجام تنها نماند ، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد ، به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می کنند .

گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم در راه مبارزه با بت ها و کناره گیری از آن آیین باطل از خود نشان داد.

۵۰ وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلَيْنَا

و از رحمت خود به آن ها ارزانی داشتیم و برای آن ها نام نیک و مقام مقبول و برجسته (در میان همه امت ها) قرار دادیم.

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه ۸۴ آمده است: « وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ : خدایا برای من لسان صدق در امت های آینده قرار ده »

در واقع آن ها می خواستند آن چنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، اما بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاری ها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند، آن چنان آن ها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبان های مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می شوند.

« لِسَان » در این گونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می شود و هنگامی که آن را اضافه به « صِدْق » کنیم و لِسَانٌ صِدْقٍ بگوییم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است و هنگامی که با کلمه « عَلِيًّا » که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود ، مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند .

ناگفته پیدا است ابراهیم نمی خواهد با این تقاضا ، خواهش دل خویش را برآورد ، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان ساز بود به بوته فراموشی بیفکنند و او را که می تواند الگویی برای مردم جهان باشد ، برای همیشه از خاطره ها محو کنند .

در روایتی از امیر مؤمنان علی می خوانیم : « لِسَانُ الصَّدَقِ لِلْمَرْءِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي النَّاسِ خَيْرًا مِنَ الْمَالِ يَأْكُلُهُ وَ يُورِثُهُ : خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره می گیرد و هم به ارث می گذارد ، بهتر و برتر است » . (۱)

اصولاً قطع نظر از جنبه های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم ، می تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه های آن را فراوان دیده ایم .

در این جا سؤالی پیش می آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل ، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلاً مطرح نشده ، با این که نام یعقوب که نوه ابراهیم است ، صریحاً آمده است ؟

ص: ۱۳۰

و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل ، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده ، آن جا که از زبان ابراهیم می گوید : « الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ : شکر خدایی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید » (۳۹ / ابراهیم)

پاسخ این سؤال چنین است که : علاوه بر این که در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلاً آمده است ، منظور از آیه فوق آن است که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند ، تحقق یافت و می دانیم که بسیاری از پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در اعصار و قرون به وجود آمده اند ، هرچند از دودمان اسماعیل نیز بزرگ ترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قدم به عرصه هستی گذارد ، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود .

لذا در آیه ۲۷ سوره عنکبوت می خوانیم : « وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ: ما به او اسحاق و يعقوب را بخشيديم و در دودمان او نبوت و كتاب آسماني قرار داديم.»

موسی پیامبری مخلص و برگزیده

۵۱ وَ اذْكَرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن ، که او مخلص بود و رسول و پیامبر والا مقامی .

« نَبِيًّا » در این جا اشاره به علو مقام و رفعت شأن این پیامبر بزرگ است ، زیرا این واژه در اصل از « نَبُوهُ » به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده است . موسی به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جایی رسید که « پروردگار او را خالص و پاک ساخت و مسلما کسی که به چنین مقامی برسد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود ، چراکه شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد ، خودش اعتراف می کند که قدرت بر گمراه کردن «مُخْلِصِينَ» ندارد : « قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ: گفت: سو گند به عزت همه آن هارا گمراه می کنم مگر بندگان مخلصت » (۸۲ و ۸۳/ص) .

فرق رسول و نبی

«رَسُول» در اصل به معنی کسی است که مأموریت و رسالتی بر عهده او گذارده شده، تا آنان را ابلاغ کند و «نَبِی» بنابر یک تفسیر به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد و بنابر تفسیر دیگر به معنی شخص عالی مقام است، این از نظر لغت.

اما از نظر تعبیرات قرآنی و لسان روایات بعضی معتقدند که «رَسُول» کسی است که صاحب آیین و مأمور ابلاغ باشد، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید، اما «نَبِی» دریافت وحی می کند، ولی موظف به ابلاغ آن نیست، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است و یا اگر از او سؤال کنند، پاسخ می گوید.

به تعبیر دیگر «نَبِی» همانند طیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرایی بیماران است، او به دنبال بیمار نمی رود، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند.

امارسول همانند طبیعی است سیّار و به تعبیری که علی در نهج البلاغه درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»^(۱).

از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم کلینی در کتاب «اصول کافی» در باب «طَبَقَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الرَّسُلِ» و باب «الْفَرْقُ بَيْنَ النَّبِيِّ وَ الرَّسُولِ» آورده است، چنین استفاده می شود که «نَبِيٌّ» کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود.

اما «رَسُولٌ» کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای فرشته، خود او را هم مشاهده می کند.^(۲)

ص: ۱۳۴

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۰۸.

۲- «اصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۱۳۳ و ۱۳۴ (چاپ دارالکتب الاسلامیه).

۵۲ وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا

ما او را از طرف راست (کوه) طور فراخواندیم و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم.

« نَجِيًّا » به معنی « مُنَاجِي » کسی است که با دیگری به نحوی سخن در گوشی دارد، در این جا خداوند نخست موسی را از فاصله دوری صدا زد و بعد که نزدیک شد، با او به نَجْوَى پرداخت (ناگفته پیدا است که خداوند نه زبانی دارد و نه مکانی بلکه امواج صوتی در فضا ایجاد می کند و با بنده ای همچون موسی سخن می گوید).

در آن شب تاریک و پر وحشتی که با همسرش از بیابان های «مدین» گذشته و به سوی مصر در حرکت بود، به همسرش درد وضع حمل دست داد و گرفتار سرمای شدیدی شد و به دنبال شعله آتشی در حرکت بود، ناگهان برقی از دور درخشید و ندایی برخاست و به موسی

فرمان رسالت داده شد و این بزرگ ترین افتخار و شیرین ترین لحظه در عمر او بود.

اسماعیل پیامبر صادق الوعد

۵۳ وَ هَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا

و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم .

۵۴ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود .

۵۵ وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَ الزَّكٰوةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهٖ مَرْضِيًّا

او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود .

در این دو آیه به «صَادِقُ الْوَعْدِ» بودن، پیامبر عالی مقام بودن، امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن، امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهایی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است.

تکیه روی وفای به عهد و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق العاده این دو وظیفه الهی اشاره می کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت.

در حقیقت تا انسان «صادق» نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد، چراکه اولین شرط این مقام آن است که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره ای از ابعادش در انبیاء انکار می کنند، مسأله صدق پیامبر صلی الله علیه و آله را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده ها و در همه چیز.

در روایتی می خوانیم: این که خداوند اسماعیل را، « صَادِقُ الْوَعْدِ » شمرده، به خاطر این است که او به قدری در وفای به وعده اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یک سال در انتظار او بود، هنگامی که بعد از این مدت آمد، اسماعیل گفت: من همواره در انتظار تو بودم. (۱)

بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد، بلکه مفهومی این است که در عین ادامه برنامه هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود.

و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده خویشان است، که از همه به انسان نزدیک تر می باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نخست دعوت خود را از خدیجه همسر گرامیش و علی پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان « وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ » به بستگان نزدیکش پرداخت. (۲)

ص: ۱۳۸

۱- « اصول کافی »، جلد ۲، صفحه ۸۶.

۲- ۲۱۴ / شعراء .

در آیه ۱۳۲ سوره طه نیز می خوانیم: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا: خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش.»

۵۶ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

و در این کتاب (نیز) از « ادریس » یاد کن ، او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود .

« صِدِّيق » به معنی شخص بسیار راستگو و تصدیق کننده آیات خداوند و تسلیم در برابر حق و حقیقت است .

ادریس کیست ؟

طبق نقل بسیاری از مفسران ، « ادریس » جد پدر نوح است ، نام او در تورات « اُخْنُوخ » و در عربی « اِدْرِيس » می باشد که بعضی آن را از ماده « درس » می دانند ، زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت ، او علاوه بر مقام نبوت ، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس را به انسان ها آموخت .

و ما او را به مقام بلندی رساندیم .

در این که منظور ، عظمت مقام معنوی ادريس يا بلندی مکان حسی او است ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی همان گونه که ما انتخاب کردیم آن را اشاره به مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ می دانند و بعضی معتقدند که خداوند ادريس را همچون مسیح به آسمان برد و تعبیر به « مَكَانًا عَلِيًّا » را در آیه فوق اشاره به همین می دانند .

ولی اطلاق کلمه « مَكَان » به مقامات معنوی ، امری متداول و معمول است ، در سوره یوسف آیه ۷۷ می خوانیم یوسف به برادران خود که کار خلافی انجام داده بودند ، گفت : « أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا : شما از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید » .

۵۸ اُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا

آن‌ها پیامبرانی بودند که خداوند مضمول نعمتشان قرار داده بود ، از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم و از دودمان ابراهیم و یعقوب، از آن‌ها که هدایت کردیم و برگزیدیم ، آن‌ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می‌شد ، به خاک می‌افتادند و سجده می‌کردند ، در حالی که گریان بودند .

« سُجَّد » جمع « ساجِد » (سجده کننده) و « بُكِيٌّ » جمع باکی (گریه کننده) است .

حدیثی است که از امام زین العابدین علی بن الحسین نقل شده است که به هنگام تلاوت این آیه ، فرمود : « نَحْنُ عُنِينَا بِهَا :

ما مقصود از این آیه ایم» (۱).

بدیهی است هرگز منظور از این جمله انحصار نیست، بلکه بیان مصداق روشن پیروان راستین انبیاء است.

در آیات گذشته سخن از «مریم» به میان آمد، در حالی که او از انبیاء نبود، او از کسانی بود که در جمله «مِمَّنْ هَدَيْنَا» داخل است و از مصدق آن محسوب می شود و در هر زمان و مکانی، مصداق یا مصداق هایی داشته و دارد.

به همین جهت در آیه ۶۹ سوره نساء نیز مشاهده می کنیم که مشمولین نعمت های خدا را منحصر به پیامبران ندانسته، بلکه «صِدِّيقِينَ» و «شُهَدَاءَ» را نیز بر آن می افزاید: (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ).

در آیه ۷۵ سوره مائده نیز از مریم مادر عیسی به عنوان

ص: ۱۴۲

« صِدِّیقَه » تعبیر می کند و می گوید : « وَ أُمَّهُ صِدِّیقَه » .

با این که همه این پیامبران از فرزندان آدم بودند ، ولی با توجه به نزدیکی آن ها به یکی از پیامبران بزرگ ، از آنان به عنوان « ذریه ابراهیم و اسرائیل » یاد شده و به این ترتیب منظور از «ذریه آدم» در این آیه، ادريس است که طبق مشهور، جد نوح پیامبر بود و منظور از «ذریه کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند» ابراهیم است ، زیرا ابراهیم از فرزندان سام (فرزند نوح) بوده .

و منظور از « ذریه ابراهیم » اسحاق و اسماعیل و یعقوب است و منظور از « ذریه اسرائیل » ، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی می باشد که در آیات گذشته به حالات آن ها و بسیاری از صفات برجسته شان اشاره شده است .

سپس این بحث را با یاد پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده ، می گوید : (وَ مِمَّنْ هَدَّيْنَا ...) .

۵۹ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا

اما بعد از آن ها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید .

« خَلْف » به معنی فرزندان ناصالح و به اصطلاح « ناخلف » است ، در حالی که « خَلْف » به معنی جانشین شدن و همچنین فرزند صالح است .

منظور از « اِضَاعَه صَلَاة » در این جا انجام دادن اعمالی است که نماز را در جامعه ضایع کند .

چرا از میان تمام عبادات ، روی نماز در این جا انگشت گذارده شده ؟ شاید دلیل آن این باشد که « نماز » چنان که می دانیم سدّی است در میان انسان و گناهان، هنگامی که این سد شکسته شد ، غوطه ور شدن در شهوات ، نتیجه قطعی آن است و به تعبیر دیگر ، همان گونه که پیامبران ، ارتقاء مقام خود را از یاد خدا شروع کردند و به هنگامی که این پیروان ناخلف سقوط و انحرافشان از فراموش کردن یاد خدا شروع شد.

توصیفی از بهشت

۶۰ الْآمَنُ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا

مگر آن ها که توبه کنند، ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آن ها نخواهد شد.

۶۱ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا

باغ هایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگانش را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند، وعده خدا حتماً تحقق یافتنی است.

«عَدْنٍ» در لغت به معنی اقامت است و در این جا این مفهوم را

می رساند که ساکنان آن همیشه در آن «مقیم» خواهند بود. توصیف به «عَدْن» که به معنی همیشگی و جاودانی است، دلیل بر این است که بهشت همچون باغ ها و نعمت های این جهان نیست که زایل شدنی باشد، زیرا چیزی که انسان را در رابطه بانعمت های بزرگ این جهان نگران می سازد، این است که همه آن ها سرانجام زوال پذیرند، اما این نگرانی در مورد نعمت های بهشتی وجود ندارد.

۶۲ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

آن ها هرگز در آن جا گفتار لغو و بیهوده ای نمی شنوند و جز سلام در آن جا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آن ها در بهشت مقرر است.

«سَلَام» به معنی وسیع کلمه دلالت بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دارد.

به دنبال این نعمت به نعمت دیگری اشاره می کند، می گوید:

(وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) .

این جمله دو سؤال را برمی انگیزد :

نخست این که : مگر در بهشت صبح و شامی وجود دارد ؟

پاسخ این سؤال در روایات اسلامی چنین آمده است: گرچه در بهشت همواره نور و روشنایی است ، اما بهشتیان از کم و زیاد شدن نور و نوسان آن شب و روز را تشخیص می دهند .

سؤال دیگر این که : از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بهشتیان هر چه بخواهند از مواهب و روزی ها در اختیارشان همیشه و در هر ساعت وجود دارد ، این چه رزقی است که فقط صبح و شام به سراغ آن ها می آید ؟

پاسخ این سؤال را از حدیث لطیفی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده می توان دریافت ، آن جا که می فرماید : « وَ تُعْطِيهِمْ طَرْفُ الْهَيْدَايَا مِنَ اللَّهِ لِمَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ الَّتِي كَانُوا يُصَلُّونَ فِيهَا مِنَ الدُّنْيَا : هدایای جالب و نخبه از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی

که در این دنیا نماز می خوانند ، به آن ها در بهشت می رسد « (۱) .

از این حدیث استفاده می شود که این هدایای ممتاز به گونه ای هستند که به هیچ وجه نمی توان ماهیت آن را حتی با حدس و تخمین بیان کرد ، نعمت هایی است بسیار پرارزش که علاوه بر نعمت های معمول بهشتی ، صبح و شام به آن ها اهداء می گردد .

۶۳ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا

این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزکار می دهیم .

و به این ترتیب کلید در بهشت با تمام آن نعمت ها که گذشت چیزی جز « تقوا » نیست .

باز در این جا به کلمه « ارث » برخورد می کنیم که معمولاً به اموالی گفته می شود که از کسی به دیگری بعد از مرگش انتقال می یابد ،

ص: ۱۴۸

در حالی که بهشت مال کسی نبوده و انتقالی ظاهراً در کار نیست .

پاسخ این سؤال را از دو راه می توان گفت :

« ارث » از نظر لغت به معنی تملیک آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به « بازماندگان » نمی باشد .

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « هر کس بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد ، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث می برند و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را».(۱)

با ایمان و کارهای شایسته محبوب دل ها شوید

۹۶ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

ص: ۱۴۹

۱- «نُورُ الثَّقَلَيْنِ»، جلد ۲ صفحه ۳۱ و جلد ۶ «تفسیر نمونه» صفحه ۱۷۷ .

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند، خداوند رحمن محبت آن ها را در دل ها می افکند .

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم : «هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید : من فلان کس را دوست دارم او را دوست بدار ، جبرئیل او را دوست خواهد داشت ، سپس در آسمان ها ندا می دهد که : ای اهل آسمان ، خداوند فلان کس را دوست دارد، او را دوست دارید و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست می دارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود .

و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید : من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن می دارد، سپس در میان اهل آسمان هاندامی دهد که خداوند از او متنفر است، او را دشمن دارید، همه اهل آسمان ها از او متنفر می شوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود» (۱).

ص: ۱۵۰

۱- این حدیث در بسیاری از منابع معروف حدیث و همچنین بسیاری از کتب تفسیر آمده است، ولی ما متنی را انتخاب کردیم که در تفسیر «فی ظلال» جلد ۵ صفحه ۴۵۴ از «احمد» و «مسلم» و «بخاری» نقل شده .

این حدیث پرمعنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرامی گیرد ، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد ، نزد همه اهل آسمان محبوبند و این محبت در قلوب انسان هایی که در زمین هستند ، پرتوافکن می شود .

محبت علی در دل های مؤمنان

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شأن نزول آیه (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی نازل گردیده است ، از جمله « علامه زمخشری » در کشاف و « سبط ابن الجوزی » در تذکره و « گنجی شافعی » و « قرطبی » در تفسیر

مشهورش و «محب الدین طبری» در ذخائر العقبی و «نیشابوری» در تفسیر معروف خود و «ابن صباغ مالکی» در فصول المهمه و «سیوطی» در دُرالمشور و «هیثمی» در در صَوَاعِقُ الْمُحْرِقَةِ و «آلوسی» در روح المعانی را می توان نام برد، از جمله:

«ثعلبی» در تفسیر خود از «براء بن عازب» چنین نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «قُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مَوَدَّةً، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا"». بگو خداوندا، برای من عهدی نزد خودت قرارده و در دل های مؤمنان مودت مرا بیفکن، در این هنگام، آیه "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا... " نازل گردید (۱) درباره علی بن ابیطالب نازل گردیده و معنی آن این است که خدا محبت او را در دل های مؤمنان قرار می دهد. (۲).

ص: ۱۵۲

۱- طبق نقل «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۸۳ تا ۸۶.

۲- طبق نقل «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۸۳ تا ۸۶.

شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی چنین نقل شده: « اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن دارد، هرگز دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا (و نعمت هایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت ». (۱)

نزول این آیه در مورد علی به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤمنان با سلسله مراتب، نخواهد بود.

ارتباط و انس با قرآن بسیار ساده است

اشاره

ص: ۱۵۳

۱- « روح المعانی » جلد ۱۶ صفحه ۱۳۰ و « مجمع البیان » جلد ۶ صفحه ۵۳۳ و همچنین « نهج البلاغه » کلمات قصار کلمه ۴۵

۹۷ فَإِنَّمَا يَسْرُونَاهُ بِلِسَانِكَ لِيُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا

ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی .

«لُدُّ» جمع «الْدُّ» به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد و به کسانی گفته می شود که در دشمنی کردن متعصب، لجوج و بی منطق هستند.

«یَسْرُونَاهُ» از ماده «تیسیر» به معنی تسهیل است ، خداوند در این جمله می فرماید : « ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انداز کنی » این تسهیل ممکن است از جهات مختلف بوده باشد :

از این نظر که قرآن ، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوش ها دل انگیز و تلاوت آن بر زبان ها آسان است .

از نظر این که خداوند آن چنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن، داده بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر مشکل، از آن استفاده می کرد و پیوسته بر مؤمنان تلاوت می نمود .

از نظر محتوا که در عین عمیق و پر مایه بودن درک آن سهل و ساده و آسان است ، اصولاً آن همه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده ، خود نشانه ای است از آن چه در آیه فوق می خوانیم که بر اثر یک امداد الهی ، صورت گرفته است .

در سوره قمر در آیات متعدد این جمله تکرار شده است : « وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ : ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم آیا پند گیرنده ای هست » .

۹۸ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَوْمٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

چه بسیار اقوام (بی ایمان و گنهکاری) را قبل از آن ها هلاک کردیم ، آیا احدی از آن ها را احساس می کنی یا کمترین صدایی از آنان می شنوی .

« رِکْز » به معنی صدای آهسته است و به چیزهایی که در زیر زمین پنهان می کنند « رِکاز » گفته می شود ، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت آن چنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته ای از آنان به گوش نمی رسد .

پایان سوره مَرِیم

ص: ۱۵۶

سوره طه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

طه ۱

طه .

« طه » به معنی « یا رَجُل » (ای مرد) است و در پاره ای از اشعار عرب نیز به کلمه « طه » برخورد می کنیم که مفهومی شبیه « یا رجل » و یا نزدیک به آن دارد که بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد. (۱)

در حدیثی از امام صادق می خوانیم : " طه " از اسامی پیامبر است و معنی آن " یا طَالِبَ الْحَقِّ ، الْهَادِيَ إِلَيْهِ " : ای کسی که طالب حقی و هدایت کننده به سوی آنی .

ص: ۱۵۷

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

از این حدیث چنین برمی آید که « طه » مرکب از دو حرف رمزی است « طا » اشاره به « طَالِبُ الْحَقِّ » و « ها » اشاره به « هادی إِلَیْهِ » می باشد . استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصا در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

کلمه « طه » مانند « یس » بر اثر گذشت زمان ، تدریجا به صورت « اسم خاص » برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درآمده است ، تا آن جا که آل پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز « آل طه » می گویند و از حضرت مهدی در دعای ندبه « یَا بُنَّ طه » تعبیر شده است .

سوره طه

این قدر خود را به زحمت نیفکن

۲ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی.

« تَشْقَى » از ماده « شَقَاوَت » بر ضد « سَعَادَت » است ، ولی همان گونه که « راغب » در « مفردات » می گوید : گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق ، منظور همین است ، همان گونه که شأن نزول ها نیز حکایت از آن می کند .

درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار از طریق نیایش او، از بهترین کارها است، ولی هر کار حسابی دارد، عبادت هم حساب دارد، نباید آن قدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود.

۳ إِلَّا تَذَكِّرَهُ لِمَنْ يَخْشَى

فقط آن را برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم.

تعبیر به « تَذَكِّرَهُ » از یک سو « لِمَنْ يَخْشَى » از سوی دیگر، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد: تذکره و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه همه تعلیمات الهی در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد و تعلیمات انبیاء آن را بارور می سازد، آن چنان که گویی مطلبی را یادآوری می کند.

نمی گوییم تمام علوم و دانش ها را انسان قبلاً می دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آن چنان که از افلاطون نقل می کنند) بلکه می گوییم مایه اصلی آن ها در سرشت آدمی نهفته است.

۴ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى

این قرآن از سوی کسی نازل شده که خالق زمین و آسمان های بلند است .

در حقیقت این توصیف ، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمان ها به معنی وسیع کلمه

خداوندی که قدرت و تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را فرا گرفته ، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و
پربار است .

۵ أَلرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

او خداوندی است رحمن که بر عرش مسلط است .

« عَرْش » در لغت به چیزی می گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تخت های بلند پایه مانند تخت های
سلاطین نیز عرش اطلاق می شود .

در داستان « سلیمان » می خوانیم: « أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا : کدام یک از شما می توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید » (۳۸/ نمل) .

بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر ، بلکه منظور از « عرش خدا » مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می شود .

بنابراین « اِسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ » ، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است .

اصولاً- کلمه « عَرْش » در لغت عرب و « تخت » در فارسی غالباً کنایه از قدرت می باشد ، مثلاً می گوییم : فلان کس را از تخت فروکشیدند ، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند ، یا در عربی می گوییم : « نُلِّ عَرْشُهُ : تختش فرو ریخت » . (۱)

ص: ۱۶۱

۶ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى

از آن اوست آن چه در آسمان ها و زمین و میان این دو و در اعماق زمین وجود دارد .

« ثری » در اصل به معنی خاک مرطوب است و از آن جا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد می خشکد ، ولی طبقه زیرین غالباً مرطوب است ، به این طبقه ، « ثری » گفته می شود و به این ترتیب « مَا تَحْتَ الثَّرَى » به معنی اعماق زمین و جوف آن است که همه آن ها مملوک مَالِكُ الْمُلُوكِ و خالق عالم هستی است .

۷ وَإِنْ تَجْهَرُوا بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

اگر سخن آشکارا بگویید (یا مخفی کنی) او پنهان ها و حتی پنهان تر از آن را نیز می داند .

در حدیثی از امام باقر و صادق می خوانیم : « سرّ آن است که در دل پنهان نموده ای و اخفی آن است که به خاطرت آمده ، اما فراموش کرده ای » . (۱)

نام های نیک خدا

۸ اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی

او خداوندی است که معبودی جز او نیست و برای او نام های نیک است .

تعبیر به « اَسْمَاءِ حُسْنٰی » هم در آیات قرآن و هم در کتب حدیث کرارا آمده است ، این تعبیر در اصل به معنی نام های نیک است ، بدیهی است که همه نام های پروردگار نیک است، ولی از آن جا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری است ، به عنوان « اَسْمَاءِ حُسْنٰی » نامیده شده است .

ص: ۱۶۳

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه علیهم السلام به ما رسیده می خوانیم : خداوند دارای ۹۹ اسم است، هر کس او را به این نام ها بخواند دعایش مستجاب می شود و هر کس آن ها را احصا کند ، اهل بهشت است ، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن نیز دیده می شود .

به نظر می رسد که منظور از احصاء و شماره کردن این نام ها همان « تَخَلَّقُ » به این صفات است ، نه تنها ذکر الفاظ آن ها ، بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال این ها ، تَخَلَّقُ پیدا کند و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۲۵ ۲۸ مراجعه فرمایید) .

توجه به نعمت های الهی بهترین راه خدانشناسی است

۵۳ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى

همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد و راه هایی در آن ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن انواع گوناگون گیاهان مختلف را (از خاک تیره) برآوردیم .

کلمه « مَهْد » و « مِهَاد » هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه « مَهْد » به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن) . گویی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است و در این گاهواره همه وسایل زندگی و تغذیه او فراهم است .

۵۴ كُلُوا وَ ارْزَعُوا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لٰآيَاتٍ لِّاُولِي النُّهٰی

هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید که در این نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل .

« نُهٰی » جمع « نُهْيِه » در اصل از ماده « نَهَى » (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل و دانشی است که انسان را از زشتی ها نهی می کند .

اشاره به این که فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسایل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود .

و در پایان در حالی که به همه این نعمت ها اشاره کرده می فرماید : « إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى » .

هرگونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست ، بلکه عقل و اندیشه های مسؤول می تواند به این واقعیت پی ببرد .

در تفسیر «أُولُوا النُّهَى» در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است چنین می خوانیم : « إِنَّ خِيَارَكُمْ أُولُوا النُّهَى ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أُولُوا النُّهَى ؟ قَالَ هُمْ أُولُوا الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَالْأَحْلَامِ الرَّزِينَةِ وَ صِلَمَةُ الْأَرْحَامِ وَ الْجَبْرَةُ بِالْأُمَّهَاتِ وَ الْأَبَاءِ وَ الْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْجِيرَانِ وَ الْيَتَامَى وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ وَ يَفْشُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَ يُصَيِّمُونَ وَ النَّاسُ نِيَامٌ غَافِلُونَ : بهترین شما اولوالنهی (صاحبان اندیشه های مسؤول) است، از پیامبر صلی الله علیه و آله

پرسیدند: اولوا النهی کیانند؟ فرمود: آن‌ها که دارای اخلاق حسنه و عقل‌های پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران و کمک‌کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آن‌ها که گرسنگان را سیر می‌کنند، صلح در جهان می‌گسترانند، همان‌ها که نماز می‌خوانند در حالی که مردم خوابند» (۱).

۵۵ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

ما شما را از آن (خاک) آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می‌آوریم.

چه تعبیر گویا و فشرده‌ای از گذشته و امروز و آینده انسان‌ها، همه از خاک به وجود آمده‌ایم، همه به خاک برمی‌گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته می‌شویم.

ص: ۱۶۷

۱- «اصول کافی»، جلد ۲، بابُ الْمُؤْمِنِ وَ عِلْمَاتُهُ وَ صِفَاتُهُ حَدِيث ۳۲.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد ، امام فرمود : « معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آن است که پروردگارا من در آغاز از این خاک بوم و هنگامی که سر برمی داری مفهومی این است مرا از این خاک بیرون فرستادی و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومی این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد » . (۱)

بگو : خداوندا علم مرا افزون کن

۱۱۴ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است و نسبت

ص: ۱۶۸

به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود و بگو: پروردگارا! علم مرا افزون کن .

ممکن است ذکر کلمه « حَقَّ » بعد از کلمه « مَلِكْ » به خاطر این باشد که مردم معمولاً از کلمه « مَلِكْ » (سلطان) خاطره بدی دارند و ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود، لذا بلافاصله می فرماید: « خداوند ملک بر حق است » .

و از آن جا که گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد و کاملاً مهلت نمی داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند، در دنباله این آیه به او تذکر داده می شود .

در علم افزون طلب باش

از آن جا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده بلافاصله با جمله « قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن » جلو این پندار گرفته شده است، یعنی شتابزدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است .

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه « فارغ التحصیل » یک کلمه بی معنی است، یک مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجو است و طالب علم ، حتی اگر برترین استاد شود .

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « إِذَا أَتَى عَلَيَّ يَوْمٌ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا يُقَرَّبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ : آن روز که فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود ، طلوع آفتاب آن روز را خداوند بر من مبارک نکرده » .

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم : « أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَ أَكْثَرَ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا : داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید ، گرانبهارترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد » و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام .

سختی های زندگی به خاطر غفلت از یاد حق است

۱۲۴ وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى

و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا محسور می کنیم .

« ضَنْكٌ » به معنی سختی و تنگی است ، این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود و تثنیه و جمع و مؤنث ندارد .

گاه می شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می شود و دست به هر کاری می زند با درهای بسته رو به رو می گردد و گاهی به عکس به هر جا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده می بیند ، مقدمات هر کار فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او نیست ، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از « مَعِيشَةً ضَنْكٌ » که در آیات بالا آمد نیز همین است .

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود، قرآن می گوید : عامل اصلیش اعراض از یاد حق است . یاد خدا مایه آرامش جان و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است .

در روایات اسلامی می خوانیم که از امام صادق پرسیدند منظور از آیه « مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا » چیست؟ فرمود : « اعراض از ولایت امیر مؤمنان علی است » (۱) آری آن کس که الگوی خود را از زندگی علی بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزش تر بود ، آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد ، او هر کس باشد ، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت ، اما آن ها که این الگو را فراموش کنند در هر شرایط گرفتار معیشت ضنک هستند .

ص: ۱۷۲

سوره طه

پایان سوره طه

جزء شانزدهم

ص: ۱۷۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

